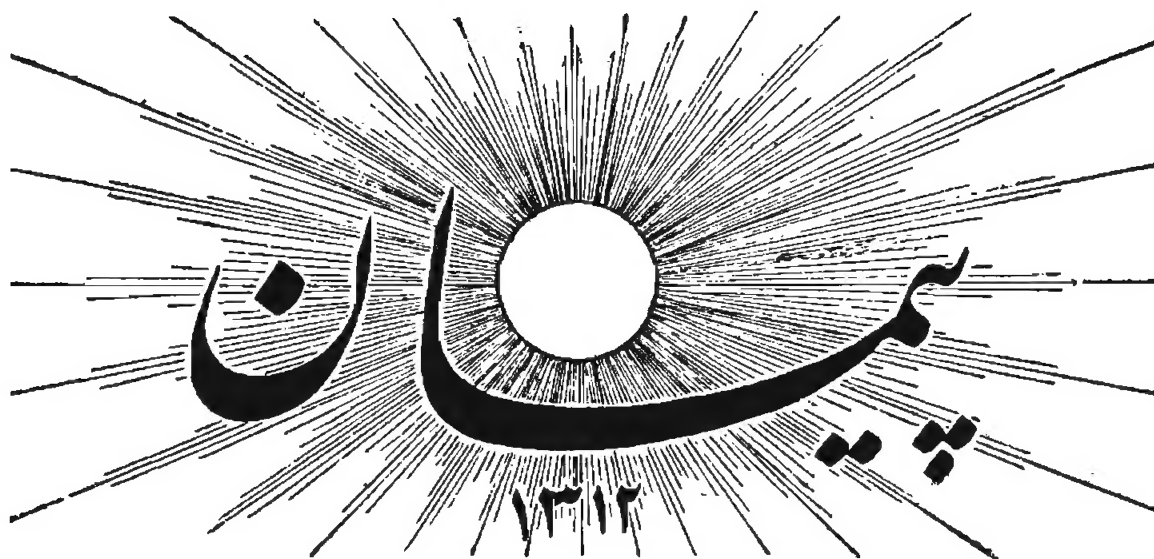

پیمان
پیمان سال ششم
شماره نهم



سال ششم آذر ماه ۱۳۱۹ شماره نهم

دارنده

کسروی تبریزی

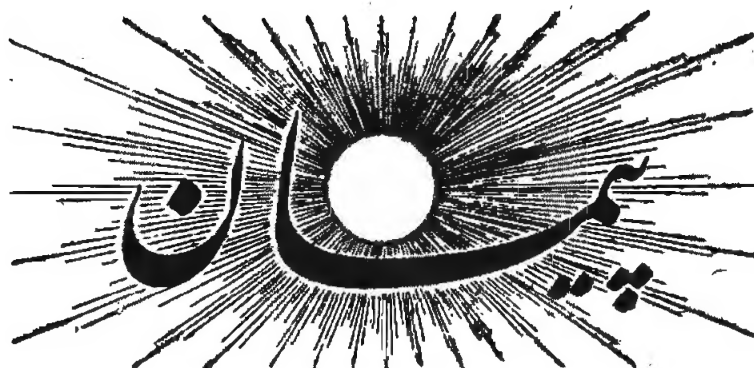
فهرست آنچه در این شماره بچاپ رسیده

خواهش

یکی از تبریز پیکره شاد روان حاجی رحیم باد کوبه‌چی‌را برای ما فرستاده . ازو خشنودیم زیرا چنین پیکره ای می‌خواستیم . حاجی‌رحیم‌آقا از کسانیست که بایدنامش‌درتاریخ یادشود وپیکره اش آورده گردد . ولی این پیکره گویا از روی یك « سیاه قلم » برداشته شده وبرای کلیشه برداشتن خوب نیست میخواهیم‌یك پیکره بهتری بفرستند .

چاپ دوم تاریخ مشروطه

بچاپ دوم بخش یکم مشروطه آغاز شده و اینست دوباره یادآوری میکنیم که کسانی هر یادداشتی میدارند بفرستند ، واگر پیکره ای میخواهند چاپ شود بفرستند .



سال ششم　　آذر ماه ۱۳۱۹　　شماره نهم

باین چه نام دهیم ؟!

کسانی میگویند : او را باین کار هوس برانگیخته . میگویم: پس این مایه از کجا آورده‌ام ؟؛ شما تاکنون کدام سخنی بناراست از من شنیده اید ؟! بکدام گفته‌ام پاسخی توانسته اید ؟!

از این کار مرا جز رنج و زیان چسودیست ؟! کسی هم بهوس خودرا برنج اندازد ؟!

من میپرسم : شما را چه برانگیخته که راستیها را نپذیرید ؟! چه برانگیخته که آینده بسیار تلخ این گرفتاریها و برنا کند گیها را درنیابید ؟!

باین چه نام دهیم که مابرهایی ورستگاری شما میکوشیم وشما جزبآزار و گردنکشی نمیکوشید؟! چه‌نام دهیم که همچون کودکان ستیزا سود وزیان خود نمیشناسید ؟!



ما چه میخواهیم ؟

کنون باسلام میرسیم

و می‌باید از آن سخن رانیم . می بـاید پیوستگی راه خود را باآن بزندیم . این سخنان درباره اسلام تا کنون گفته نشده و راستیهـا بدینسان روشن نگردیده . از سالیان دراز آشفتگی های اسلام و خواری و پراکندگی مسلمانان برای بسیاری مایه‌درد بوده، وهزاران کسانی کتاب نوشته‌وبچاره کوشیده اند و برخی نیز (که یکی ازآنان عبدالرحمن کواکبی بوده)(١) آرزو کرده اند همه شهر های اسلام را در شرق و غرب بگردند، و با دانشمندان و پیشروان گفتگو کنند، و همه را برای‌گرد آمدن در یك شهری بخوانند، و از آنان نشست بزرگی (موتمر) پدیدآورند و روز هایی فراهم نشینند وازدرد هاگفتگو کنند و بجستوی درمان کوشند .

چنین نشستی بیگمان نتوانستی بود ، واگر بودی کینه هـا

---

(١) کتاب « ام‌القری » را دراین باره نوشته .

بیرون ریختی، و کشاکشها بمیان آمدی، و سودی بدست نیامدی، ولی این گفتار که ما مینویسیم و درد را نیك نشان داده و بچارهٔ نیز میکوشیم، شما چنان انگارید آن نشست بزرگست وبرپا گردیده و شما از باشندگان و شنوندگان میباشید، و آنچه گفته میشود نیك اندیشید، و گفتار را نه یکبار، دوبار وسه بار بخوانید، وهر تکه‌ای را با فهم و خرد بسنجید، و در این شبهای دراز زمستان چند شبی ساعتهای خود را بااین گزارید، اگر چند تنید در پیرامون این‌سخن رانید و بسگالید و آنچه میفهمید با هم بگویید، و هوس را کنار گزارده یکسو خدا وخشنودی آنرا بیندیشید، ویکسو کشوروتوده را بدیده گیرید، و یکسو آینده خودتان وفرزاندانتانرا بیادآورید. بدانید خواست ما یك چیز است و آن اینکه خواست خدا روان گردد و این گمراهیها و این پراکندگیها از میان برخیزد وشرقیان از این زبونی و بیچارگی رها گردند. شما نیز بیندیشید و بفهمید، اگر گفته های ما را براست داشتید خود بپذیرید و بدیگران نیز گواهی دهید، واگر ایرادی پیدا کردید بنویسید و بپرسید.

گفتگو از کیشها سنك راه ماشد وما را از پیشرفت بازداشت. ما کارمان تنها گفتگو از اینها نیست. ما باید با بیدینی هم بجنگیم، با جدا سری هم بجنگیم، بسا خویهای پست که توده را فرا گرفته سخت ترین نبرد را کنیم. کار بزرگتر ما آن خواهد بود. می باید آخرین‌سخن خودرادرباره دین‌دراین گفتار ها گفته و پی کوششهای دیگر خود را گیریم.

کنون‌بسخن پردازیم :نخست باید دانست که اسلام دو تاست:

یکی آنکه بنیادگزارش آورده و در هزار وسیصد وپنجاهسال‌پیش بوده ، و یکی اینکه امروز میان مسلمانانست وبچند رنگی ازسنی ، و شیعی ، و باطنی ، و علی‌اللهی ، و شیخی ، و متشرع ، و کریمخانی ، وصوفی و مانند اینها افتاده . این دو ازهم جداست . هر دو را اسلام میخوانیم ولی یکی‌نیست ، واین خود از گرفتاریها میباشد که این‌دو با یك نام خوانده میگردد و از همینجا یك رشته بد فهمیها و زیانها پدید میآید .

زیرا از یکسو در سخن راندن این دو بهم آمیخته میگردد و بسا شنوندگان خواست گوینده‌را نمیدانند. از یکسو هم‌ستایشهاییکه کسانی‌ازدانشمندان اروپاودیگران درباره آن اسلام (اسلام‌راستین) مینمایند پیروان این کیشهای پراکنده آنرا بخود میگیرند و همین مایه دلگرمی‌و گستاخی آنان میگردد . روشنتر گوییم به پشتگرمی ستایشهاییکه ازآن اسلام میشودداینان خود را دررستگاری پنداشته و ازاندازه گمراهی و گرفتاری خود ناآگاه میمانند .

اسلام نیك ستوده میشود و اسلام بد آنرا از خود دانسته و گردن میفرازد، وبخود میبالد ، و بدیهای خود را فراموش میکند . پیداست که چه زیانها ازآن زاید .

میباید این دو را از هم جدا گرفت ، بدو دلیل :

یکی دلیل جستجو : ما آگاهی از آن اسلام داشته ونیك می‌دانیم که‌جز اینها بوده . آن دین بت شکن پاکی بوده و اینها همه بت پرستی میباشد .

دیگری دلیل نتیجه : آن اسلام مردم پراکنده و زبون عرب

را یکتوده گردانید وبهمدستی یکدیگر بکاروا داشت وبفرمانروایی جهان رسانید. این اسلام مردم یکتوده را از هم پـرا کنده و بچند دسته گردانیده وزبون وخوارساخته. امروزمسلمانان از خوارترین مردم جهانند وسراپا مایه سرافکندگی میباشند.

از یك چیز دو نتیجه آخشیج هم پدید نیاید. اینجاست که میباید گفت درخت را ازمیوه اش شناسند. درختی آن میوه شیرین راداده ودیگری این‌میوه تلخ‌را میدهد. پیداست که یکی نتواندبود.

ولی پیروان اسلام، یابهتر گویم پیروان کیشهای پراکنده کنونی- ازعلمای بزرك گرفته تامردم‌عامی-این جدایی‌را نمیشناسند واینست خود را مسلمان مینامند واز پیروان پیغمبر اسلام میشمارند واین نتیجه وارونه‌دادن کیشها را دلیل هیچ چیز نمیگیرند.

اگرراستیرا بخواهیم آنان هر دسته ای کیش خود را اصل اسلام میپندارند، و دسته های دیگر را که گمراه میشمارند بآن هم این معنایی‌را که مامیدهیم نمیدهند. بهرحال این‌پراکندگیها وخواری ها و درماندگیها را دلیل دیگر بودن دین و از میان رفتن اسلام نمی‌دانند.

چرا؟.. چرا با این دلیل روشن چگونگی را در نمییابند؟..

زیرا آنان این معنی را که ما بدین میدهیم وآنرا راهی برای رستگاری وپیشرفت زندگانی‌اینجهانی میشناسیم نمیدانند ونتیجه‌ای را که ما از دین می‌طلبیم نمی‌طلبند.

آنان دین را بمعنی دیگری میدانند. در نزد آنان دین یك ساختمان اندیشه ایست. « شناختن یك خدا، ویك پیغمبری دو زیر

دست او ، و یکرشته امامانی یا قدیسانی در پایینتر از آن ، و پاره کار هایی از نماز، وروزه ، وزیارت، و گریه ، ومانند اینها » ، اینست دینیکه آنان میشناسند ، و نتیجه ای که از آن میخواهند خوشی‌در آنجهان و رفتن ببهشت میباشد .

روشنتر گوییم: آنان دین این را میگویند که کسی بخدا باور کند ، و یکی را از موسی و عیسی و پیغمبر اسلام و دیگری به پیغمبری شناسد ، و امامان یا قدیسانرا بنام شمارد ، و در زندگانی خود نماز گزارد ، و دعا خواند ، و بزیارت خاکهای پیغمبران و امامان رود ، و نامهای آنانرا فراموش نکند ، و گاهی بانان گریه کند ، و چون اینها را کرد دیندار است ، و نتیجه ایکه خواهد برد آنست که در آن جهان ببهشت رود و از خوشیهای آنجا بهره مند گردد .

اینست معنایی که پیشروان دینی از علمای اسلام ، و کشیشان مسیحی ، و حاخامان جهود ، و دیگران بدین می دهند ، و اینست نتیجه ایکه میخواهند . از اینروست آنان پرستگاری اینجهانی و پیشرفت زندگانی واینگونه چیزها ارج نگزارند و اگر گاهی‌یکی از آنان گله از بیدینی مردمان کند ، و افسوسها خورد ، آن گله و افسوس نه از اینست که شاهراهی برای زندگی نمانده و مردمان دچار پراکندگی و کشاکش سختی میباشند ، اینها نچیزیست که آنان بشناسند وپروا نمایند ، بلکه ازآنست که مردمان بآن‌ساختمان اندیشه ای کمتر میپردازند ، و یاد پتروس و پولیس کمتر می‌نمایند، و بکربلا و سامره کمتر میروند .

از اینجاست آنان دینرا همیشه پایدار میشمارند . چون آنرا باور هایی یا یاد هایی در اندیشه میدانند و نتیجه ای برای اینجهان چشم نمیدارنـد ، از اینرو بدیها و آلودگیها و پراکندگیها را که در میان مردمانست کمی دین نمیشمارند و آنرا جاویدان و استوار میگیرند ، و اگر شما این آلودگیها را یاد کرده و بخواهیدایرادی گیرید درشگفت شوند وچنین پاسخ دهند: « اگر مردم بدند گناه دین چیست » .

ما دین را در میان مردم و در کار های آنان میجوییم و یك نتیجه بزرگی ، که یك توده بودن مردم باشد از آن می طلبیم . ولی آنان دین‌را آن ساختمان اندیشه (بگفته فیلسوفان و جودهای ذهنی) میشناسند و نتیجه ای هم در بیرون نمیخواهند .

همین گمراهی ، همین نشناختن معنی دین ، بد تر از پرستش لات و هبل است و زیانش بسیار بیشتر از آن میباشد .

همیشه شیوه کسانیست که هر آلودگی‌که ما از کیشها یاد کنیم آنرا انکار نمایند و یا بگردن عوام اندازند . ولی اینجا نه انکار توانند کرد و نه بگردن عوام توانند بست . اینکار خود پیشوایانست که دینرا آن یاد هـای اندیشه ای گردانیده و یکسانی در آن جا باز نموده اند . پایه همه رفتار و کردارشان اینست . مثلا مسیحی مسلمان را دشمن میدارد چرا ؟ .. زیرا که مسیح را بفرزندی خدا نیشناسد . یك شیعی سنی را دوست نمیدارد چرا ؟ . . . زیرا که دوازده امام را بنام نشناخته وجایگاه آنان را ندانسته . کشاکش سنی وشیعی برسر چیست ؟ . . برسر آنکه پس ازمرك پیغمبر در هزار و سیصد و پنجاه سال پیش جانشینی بعلی بایستی رسید نه بابوبکر یا عمر . همه گفتگو از کسان و جایگاه آنانست .

شما امروز بهر خانه ای از عامیان و دیگران ، روید نوشته هایی

را از دیوار آویزان یابید: « الله محمد علی فاطمه الحسن الحسین . . . »
این فهرست دین است .

یك کار شگفت دیگر یادآوریهاست که بمردگان میکنند . یکی مرده وبخاکش سپرده اند . چون میپندارند نکیر ومنکر برسرش خواهند آمد، وازدینش آزمایش خواهندکرد ، اینست یکدور دین یادش میدهند: « اگر دو فرشتهٔ نزدیك آمدند و از تو پرسیدند ، پروردگارت چیست ، نترس و بگو : پروردگارم خداست ، پیغمبرم محمد است ، امامانم علی و . . . است ، بگو ترازو راست است ، صراط راست است ، پرسش در گور راست است ، بهشت راست است ، دوزخ راست است » .

پرسش تنها از اینها خواهد بود . نخواهند پرسید : « باهمجنسان خود چگونه زیستی ؟ . . دست بی نوایان چرا نگرفتی ؟ . . پروای توده و کشورت چرا نکردی ؟ . . آینده خودت و فرزندانت چرا نیندیشیدی ؟ . پول چرا اندوختی ؟ . . دزدی چرا کردی ؟ . . » اینها و مانند اینها را که ما از دین میشماریم آنان نمی شناسند و در دین جایی برای اینها باز نکرده اند .

یکدلیل دیگر : آن کاری را که پیمان برای دین کرده بیمانند است . در زمانیکه هزاران و صد هزاران دانشمندان با دین دشمنی مینمایند ، و سراپای دانشها با آن ناسازگار است ما بکار برخاسته و برای آن بنیاد بسیار استواری نهاده ایم و بهر بخشی از آن دلیلهای برنده یاد کرده‌ایم . دین تا بوده چنین بنیادی نداشته . آنان این را هیچ میشمارند و نه تنها خشنودی نمی نمایند بلکه ازدشمنی و زباندرازی باز نمی ایستند . چرا ؟ . . زیرا که ما آن ساختمان اندیشه ای را بهم میزنیم وآن کسان را ازمیان میبریم .

ما چون میگوییم : اینها را باخواست خدا میکنیم ، سخت میرنجند ، چرا ؟ . . چه زیانی بآنان میدارد ؟ ! . . زیانش اینست که بگمان ایشان این

سخن از شکوه وجایگاه آن « گرامیان » میکاهد . باید تاجهانست جز نام آنان درمیان نباشد .

جداشد نگاه ما ازپیروان کیشها همینجاست . ما میگوییم‌دین شاهراهیست که همه در آن گرد آیند . می گوییم دین دستور زندگانیست . میگوییم جز خدا کسیرا در دین جایگاهی نیست و هرگز نتوان نام کسیرا ، چه از پیغمبران و چه از دیگران ، با نام خدا همرده گردانید . میگوییم‌آن خواست گرانمایه بزرگی که در میانست رستگاری‌جهانیان میباشد وپیغمبران‌هم برای این برخاسته اند ، و جایگاهیکه میدارند از آنست که در اینراه‌کوشیده اند ، نه آنکه خود در دین جا دارند و با خدا دریکرده شمرده گردند . می گوییم : دین برای رستگاری‌آدمیانست نه آنکه خود خواستی‌باشد.

آنان از همه اینها نا آگاهند ، و دین را بان معنی که روشن گردانیدیم میشناسند ، وخود آنرا یك خواستی میدانند .

این دو معنی از هم جدا است . شما دستور داده اید باغبانی باغی برایتان پدید آورده . این‌کار دو گونه تواند بود : یکی آنکه باغبان و باغ بنیاد نهادنش را می خواهید . می خواهید مردم او را بشناسند و در زبانها گفته شود چنان باغی پدیدآورده اید . دیگری اینکه میوه و بار دادن باغ را می‌خواهید. می‌خواهید باغبان‌بکوشد و باغ آباد باشد تا میوه و باردهد و مردم از آن برخوردارگردند. این دو خواست از هم جداست . اگر آن یکیست دربند میوه و بار نخواهید بود ، و اگر باغبان مرد و باغ پژمرد دیگری را بجای‌او نخواهید آورد ، واگر این یکیست دربند میوه و بار بوده و چون باغبان مرد و باغ پژمرد اندیشه دیگری خواهید کرد .

آن چیزیکه می باید پیروان کیشها بیندیشند و پاسخ دهند اینست . از این دو معنی کدام یکی را می‌پذیرند ؟ اگر معنایی‌را که ما میگوییم می پذیرند باید بخستوند که همه در گمراهی بوده‌اند، بخستوند که اسلام نمانده ، و آنچه ما میگوییم بگردن گیرند . اگر نمی پذیرند و در معنایی که خودشان بدین داده اند پافشاری می نمایند باید بدانند که ستایشهایی که ما از دین کرده و آنرا برای جهان دربایست میشماریم درباره آن دین نخواهد بود . و اگر کسی بپرسد: «سود چنان‌دین بیهوده‌ای‌چیست؟! . برای چه خداچنان باور های بی نتیجه ای را از مردمان می‌خواهد ؟! » پاسخ‌نخواهد داشت.

نتیجه این گفتگو آنست که آنان میگویند : «اسلام هست و جاویدانست و واپسین دینهاست » ، و ما می‌گوییم : اسلام نمانده تا واپسین دینها باشد . آنچه بایستی دانسته گردد اینست .

ما باین نکته ارج می گزاریم و برای روشنیش پا می‌فشاریم و انگیزه اش اینست که‌آنان باصد گمراهی ونادانی وبیدینی که‌هستند خود را باسلام می‌بندند و بنام آن با ما روبرو می‌شوند، و چنین وا می نمایند که ما می خواهیم اسلام را از میان بر داریم ، در جاییکه راستی وارونه اینست ، و آنان را با این کیشهای پراکنده و بیپاکه می‌دارند با اسلام پیوستگی نیست ، و ما نیز نه تنها اسلام را از میان بر نمی داریم ، بلکه آنرا از یکراه بسیار استوار تر و بهتر باز می گردانیم . بنیاد اسلام رستگاری جهانیان و در یك شاهراه بودن آنان بوده ، و ما این را بسیار بهترو استوار ترباز می گردانیم . آنچه ما ازمیان بر می‌داریم بت‌پرستیها و پراکندگیهاست .

ما اگر بخواهیم از آلودگیهای کیشهای امروزی سخن رانیم باید کتابها پردازیم ، و در اینجا تنها بدو چیز بس میکنیم :

۱ - امروز یك دیندار ، یك حاجی مقدس ، یك کربلایی متقی ، مالیاتی را که بدولت خود میدهد دردل خود آن را یك پول زورکی میشمارد ، واینست تاتواند از دادن آن خود داری کند ، ولی ازآنسوی ازراه قاچاق « مال امام » برای علمای نجف میفرستد . دولت که اورا از دزدان و راهزنان ایمن گردانیده ، وراه آسایش را برویش بازکرده ، دولت که با ملیونها پول سپاه می بسیجد که اگر نیاز افتاد بروند و جنك کنند ، و دشمن را دور رانند ، وخاندان و فرزندان او را ازگزند نگه دارند ، چنین دولتی را زور آور وستمگر میشناسد ، و از پرداخت مالیات باو (اگر ناچار نباشد) سر باز میزند ، ولی یکدسته کسانیکه جز خواندن اصول وفلسفه هیچ کاری نمیدارند ، و خود را ازکشور و از توده کنارکشیده و کوچکترین پروایی به پیش آمد ها وگرفتاریهای اینجا نمی نمایند ، و در روز سخت‌کمترین یاوری ازآنان نخواهد بود . چنین کسانی را پیشوایان وسر رشته داران خود میداند وپول برای آنان میفرستد. اینست دستورکیش‌او !کنون شما بیندیشید: آیابستی‌اندیشه بدتر از این چه باشد ؟ ! آیا راه زندگی را گم‌کردن بیشتر ازاین چه تواند بود ؟ ! . . آیا چنین کسانی شایسته زندگانیند ؟ ! آیا برای چنین ننگین کاریها و پستی هاست که خدا پیغمبران فرستاده ؟ ! . . آیا در برابر این بیخردیهاست که بهشت خواهد داد ؟ ! . .

در چنین زمانی‌که توده ها در راه زندگی نبرد میکنند ، ومادران و پدران برای نگهداری کشور از جوانان خود چشم میپوشند ، و زن و مرد وبزرك وکوچك همه با دولت ها همدستی مینمایند ، یکدسته در یك توده ، بنام دین رفتارشان با دولت و توده‌شان این می‌باشد ! . . دریغا ! صد دریغا !

در این سی و اند سال که در ایران تکانی پیدا شده، هرگامی که بسوی نیکی برداشته شده باکیشها ناسازگار بوده، واینست دسته‌های انبوهی تا توانسته اند بایستادگی و کار شکنی کوشیده اند، و تا ناگزیر نشده اند آن را نپذیرفته اند. توگویی در یك کشور بیگانه ای میباشند که تا می توانند بدبختی آن را میخواهند.

داستان مشروطه وآن بیشرمیها و خونریزیها بماند. از آن سخن بسیار رانده ایم پیش آمد های دیگر را یاد آورید: با دبستانها چه رفتار کردند خود آن یك داستان بسیار درازیست. ماهها چون خورشیدی شد تا دیری نمی پذیرفتند و دست از دامن محرم و شوال برنمیداشتند. در پیش آمد سربازگیری همگانی آن رسواییها را نشان دادند. دررخت وکلاه یکسان آن پستیها را نمودند. درباره دفترهای رسمی تا توانستند ایستادگی نشان دادند. یکی درتبریز چون میخواسته دفتر رسمی بپذیرد بمریدان میگفته: «خود را میانه بهشت و جهنم می بینم».

دین که باید مایه پیشرفت مردم باشد این نادانیها وبیخردیها جای آن را گرفته. برای نابودی یك توده بهترازاین چه راهی تواند بود؟!.. یك توده اینچنانی خود مرده و نابود است و برنج دیگران نیازی نمی باشد.

بیهوده نیست که دولتهای آزمند اروپا پشتیبانی از این کیشها مینمایند. بیهوده نیست که بنگهداری آنها می کوشند. این کیشها برای ایشان از ملیونها سپاه بهتر و سودمند تر است.

این دستگاه دینی که امروز در میان عرب و ایرانیان و مصریان وهندیانست، بیگمان یکی از انگیزه های بدبختی شرق آنست. من این را آشکار میگوییم و این پرده را میدرم. ما میگوییم این دستگاه جز از اسلام است و امروز اسلامی نمانده، ولی ایشان چون همین دستگاه را اسلام میخوانند ناگزیریم بگوییم: امروز یکی ازانگیزه های بدبختی شرق

اسلام است . اگر آن اسلام شرقیان را تکان داد و پیش برد ، این اسلام پابندشان شده و از پیشرفت باز میدارد ، و بهمین انگیزه است که آزمندان اروپا پشتیبانی از آن مینمایند .

۲- چون یاد مردن ویادآوریهای آن بمیان‌آمد ازهمان زمینه‌چند سخنی‌گویم : مردن واپسین فرودگاه زندگانیست وباید برای آن آیینی بود ، شما ببینید آیین آنها چیست و با مردگان چه رفتار میکنند ؟ . .

نخست از نماز سخن رانیم : هرکسیکه بمیرد ، چه نیك و چه بد اینان بآن نماز خوانند ، و نزد خدا ایستاده گواهی دهند : « ما از او جز نیکی نمیدانیم » (۱) بگفته یکی به رجبعلی دازوغه هم (۲) نماز خواندند و باصد بیشرمی در پیش خدا ایستادند و چنین گفتند : « ماازو جز نیکی نمیدانیم » .

باصغر بروجردی (۳) نماز خواندند ، به صمد خان نماز خواندند ، بنایب حسین کاشانی نماز خواندند ، بماشاء الله خان نماز خواندند ، بحسین خان فراشباشی (٤) نماز خواندند .

کسیکه در راه‌کشور کشته گردد ، وکسیکه با کشور نادرستی‌کند و بکیفر آن نادرستی ، بفرمان دادگاه نابود شود بهر دو نماز خوانند و در باره هر دوگویند : « ماازو جز نیکی نمیدانیم » .

به ثقة الاسلام نماز خواندند ، و بمختار علاف که دار زنندهٔ او

---

(۱) « انا لانعلم منه الا خیراً »

(۲) کسیست‌که داروغه تبریز بوده و زشتکاری‌را از اندازه می گذرانیده وحاجی اللهیار او را کشته .

(۳) همانست که درتهران بچه ها را میبرد و میکشت وگرفتند و دارش زدند .

(٤) همانست‌که آزادیخواهان را میگرفت وبدست روسیان میداد و داستان کشته شدن او را در تاریخ امسال نوشته ایم .

بود نماز خواندند ، و در باره هر دو گفتند ، « ما ازو جز نیکی نمیدانیم » .

شما بپرسید آیا سود این نماز چیست ؟ ! ازاین گواهیهای دروغ چه نتیجه می بیوسید ؟ ! . . میدانم خواهند گفت : « مقصود از « نیکی » اسلام است ، ما بسلمانی آنمرده شهادت میدهیم » . میگوییم : این گزارش (تاویل) است . شما را چشده که کاری کنید و بگزارش نیاز پیدا کنید ؟ ! . . از این گذشته ، آن چه اسلامیست که صمد خان هم داشته ، مختار علاف هم داشته ، اصغر بروجردی هم داشته ؟ ! . . ازهمینجا پیداست که چه معنایی باسلام میدهید ؟ ! آخر ای بیدینان نادان ! صمد خانیکه با کشور و توده خود نادرستی کرده ، و افزار دست بیگانگان شده ، و صدکس را تنها بگناه غیرت ومردانگی کشته چنین کس چگونه اسلام داشته ؟ ! پس چه زشت است آن اسلامیکه شما میشناسید ! چه زشت است آن اسلامیکه صمد خان و اصغر بروجردی و نایب حسین و ماشاء الله خان و مختار علاف داشته اند !

اما یادآوریهایی که بهنگام خاك سپردن بمرده میکنند ببینید در یك کار چند بیخردی گردآمده . گفتیم ازاین کار معنایی که آنان بدین میدهند روشن میشود ، و گذشته از آن چند ایراد بزرك باین کار توان گرفت :

۱ ـ کسی اگر در زندگی دین داشته در مردگیش هم خواهد داشت و پرسشهاییکه ازو شود پاسخ خواهد داد ونیاز بیادآوری نیست ، و اگر کسی درزندگی دین نداشته از پاسخهای ساختگی که به نکیر ومنکر دهد نتیجه برای او نخواهد بود . آیا میتوان خدا را فریفت و بچند سخن زبانی خود را دیندار نشان داد ؟ ! . . آخر مگر دین بازبانست ؟!.. مگر دستگاه فرمانروایان خود کامه است که « اسم شب » داده در گذرند ؟ ! .

۲ ـ کسیکه میمیرد دیگر با تن او هیچ کاری نیست ، و ازهمین روست که آن را زیر خاك میکنند و پس ازیکی دو روز از هم رفته و رو بنابودی خواهد گزاشت . پس از آن هرکاری هست از نیك و بد باروانست . پس یاد دادن به تن چسودی دارد ؟ ! . . یك تن بیروان چه تواند فهمید ؟ ! . .

۳ ـ چرا بزبان عربی یاد آوری میشود ؟ ! . . مگر کسی همینکه مرد زبانش برگشته و عربی گردد ؟ ! . . مگر ترك و فارس وکرد و افغانی وبربری وهندی همه پس از مردن عرب شوند ؟ ! . . اینها کجایش درست است ؟ ! . . آیا خود این ، که کسی را چون بخاك سپردند نکیر و منکر با گرزهای آتشین برسرش آیند و پرسشها کنند ـ یك افسانه بسیار رسوایی نیست ؟ ! . . (در همین شماره بخشی را از یك کتابی که در باره مردن و مردگانست خواهیم آورد تا بدانند جدایی از کجا تا بکجاست) .

یکی از بهانه های ایشانست که چون شما پسرا کند گیهای کیشها و آلودگی‌های مردم را یاد کرده ایراد گیرید پاسخ دهند : اگر مردم بدند گناه دین چیست ؟ ! .

ما می‌گوییم : مردم همیشه بدند ودین برای همینست که مردم بد را بنیکی آورد ، و اینکه نمی‌تواند آورد همین دلیل بهم خوردن و بیکاره گردیدن آن می‌باشد .

گاهی با یك خشم وشگفت چنین گویند : مگر پیغمبر مانگفته نیك باشید ؟ ! . . مگر نگفته دروغ نگویید و درستکار باشید ؟ ! . . اینان نمی‌دانند که نیك شدن ودرستکار بودن مردم بآن آسانی نیست و تنها بایك گفتن ازپیش نرود ، بلکه می‌بایدراه برای آن بازشود ، و چنان راهی امروز نیست . نمی‌دانند که همین کیشها یکی از چیزها

است که راه نیك شدن‌را بروی مردم بسته است .

داستان اینان داستان آنمرد خامیست که برسر بیماری رود و چنین پندارد که اگر سخن از تندرستی راند وستایش از آن نمود بیمار درست گردد ، یا آن بیخردی که از بیمار بپرسد . « شما چرا به نمی شوید ؟! . » و چنان داند که به شدن بدست خودآدمیست .

ما نشان داده‌ایم که یکی ازگرفتاریهای امروز شناخته نبودن نیك و بد میباشد . در شماره یکم امسال گفتار بسیار درازی در این باره نوشته ایم : ببینید : ملا میرود بالای منبر ، وموعظه میکند : نماز خوانید، روزه گیرید ، خمس و مال امام بدهید ، بزیارت روید ، به‌حج روید ، مردگان خود را بقم یا نجف فرستید ، دعای کمیل خوانید ، دعای ندبه خوانید ، روضه خوانی برپا کنید - اینهاست نیکیهاییکه او میگوید ، و اگر شما پرسشی از میهن دوستی و مانند اینها کنید سخت رنجد وبد گوید . فلان روزنامه نویس گفتار می‌نویسد : ورزش کنید ، تن باآب سرد شویید ، رمان خوانید ، بسینما روید ، پا ازتئاتر نکشید ، تکه های ادبی نویسید ، یاد ادبا و شعرا کنید - اینهاست نیکیهاییکه این میشناسد ، و اگر از نماز و نیایش و اینگونه چیز ها پرسید آزرده گردد . فلان پیر به پیروان خود دستور میدهد : « تهذیب نفس » کنید ، آنچه دیگران در آفاق می بینند شما در انفس ببینید ، فلان ذکررا هزار بار بخوانید ، فلان چله را بپایان برید، مثنوی را بسیار خوانید - اینهاست نیکیهاییکه این یاد میدهد . در فلان محفل مبلغی سخن‌میراند : کتاب اقدس رًا حفظ کنید ، لوح احمد را بسیار خوانید ، تبلیغ کنید ، در فلان محفل عضو باشید ، بولی امر پول فرستید - اینها هم نیکیهای اینانست . فلان جوان بیاران خودگفتگو میکند : باید زیرك بود وپول درآورد ، باید دربند هیچ کس وهیچ‌چیزنبود ، که گفت دروغ بداست ؟ ! که گفت‌دزدی بداست؟!

اینها هم نیکیهای مادیانست ، اگر همه را بشماریم سخن دراز گردد ، و شگفت آنکه هر یکی از اینان بدیگران ریشخند میمنایند ، و آنان را کسان سبکمغز و گمراهی میشمارند .

ما در آن گفتار اینها را عنوان نموده وگفتیم : « مردم چگونه نیك شوند ؟ ! . » این‌گونه چیز ها که می‌پرسیم خود را بناشنیدن زده و پاسخی نمیدهند ، و پس از زمانی یك سخنی پیداکرده و دستاویز ساخته و پیش می‌آیند : « پیغمبر ما نگفته نیك شوید ؟ ! . . دیگر چه میخواهید ؟ ! . . » زردشتی هم می‌گوید : « مگر پیغمبر ما نگفته گفتار نیك وکردار نیك وپندار نیك ؟ ! . . دیگرچه می‌خواهید ؟ ! . » بهایی‌هم می‌گوید : «مگر پیشوای ما نگفته بهایی باید جامع تمام‌کمالات انسانی باشد ؟ ! . . دیگر چه میخواهید ؟ ! . . » مسیحی نیز سخن دیگری پیش می‌آورد . اینها را میگویند وهیچ نمی‌اندیشندکه جداکننده نیك از بد که باید بود ؟ ! . . نمی‌اندیشندکه همه سختی های در اینجاست ! همین اندازه میخواهند که سخنی از پیشوایان خودگویند و بنگهداری کیش پوچ‌کوشند وهرچه بادا باد !

چنین انگاریدکه‌کسی می‌خواهد بگفته پیغمبر شماکار بندد ونیك گردد ودرستکار باشد ، آیا نیکی و درستکاری ازکه یادگیرد ؟ ! . از فقیه سنی ؟ ! . از آخوند شیعی ؟ ! . . از شیخ صوفی ؟ ! . . از پیشوای اسماعیلی ؟ ! . یا ازکدام‌کس دیگر ؟ ! .

ما نشاندادیم‌که در یك توده هنگامی نیکی رواج گیردکه بنیاد زندگانی در آن بنیکی‌گزارده شود واز نیکان ارجشناسی کنند، وآنگاه توده را آرمانی در پیش باشد ، باین معنی‌که یك چیز را بخواهد و در راه آن بکوشد . با اینهاست که یك توده نیك تواند بود و گرنه هیچ‌کوششی سود ندهد . (۱)

---

(۱) شماره چهارم سال پنجم‌گفتار « خویهای پاك » .

همچنین نشاندادیم که این کیشها که درمیان مردم‌است خود جلوگیر نیکی مردم میباشد .

مثلا یك کیش که بمردم یاد می‌دهد : «هر که گریست و گریاند و خودرا بگریستن زد بهشت برای او بایا باشد» مردم‌را از پابندی بنیك و بد باز می‌دارد . همان « ساختمان اندیشه ای » که گفتیم امروز دین را آن می‌دانند تادرمیانست از دینداران چشم نیکی نتوان داشت .(۱)

اینها هر یکی از ارجدارترین دانستنیهاست ، و هریکی درخور آنست که یك کتاب جداگانه در پیرامون آن نوشته گردد . بیهوده نیست گفته می‌شود باید بنیادگزار دین و باز کننده شاهراه زندگانی دارای نیروی خدایی باشد . زیرا با آن نیروست که می‌توان اینهارا دریافت .

نادانك ستبرروکه از هیچ یکی ازاینها آگاه نیست بایك خشم و تندی می‌گوید : « مگر پیغمبر ما نگفته نیك باشید ؟ ! .. دیگر چه میخواهید ؟ !.» اینان بااین نادانی چه بودی اگرخودرا دانا نشماردندی؟! چه‌بودی اگرگردن نکشیدندی ؟ ! . چه بودی اگر باندازه عرب‌های بیابانی فرهنگ داشتندی ؟ ! .

بنیاد همه نیکیها شناختن خداست . چنین انگارید یك بیدینی میخواهد خدا را بشناسد و دیندارگردد آیا از روی‌کدام‌کیش آن را شناسد ، و بسخن‌کدام دسته‌گوش دهد ؟ ! . شیعی ، یاسنی، یا اسماعیلی، یا علی‌اللهی ، یا صوفی ، یا بهایی ، یا مسیحی ، یا زردشتی ، یاجهودی ؟ ! . هر یکی از این‌کیشها سخن دیگری درباره خدا میراند ، اوگفته کدام را پذیرد ؟ ! . پس چگونه می‌گویید مردم اگر بدندگناه دین چیست؟! پس چرا نمی‌فهمیدکه مایه بدی مردم بیش از همه دینست ؟ ! .

می‌گویند : گناه دین چیست ؟ ! .. می‌گویم : گناه دین آنست‌که گوهر خود را از دست داده ، آنست که بده واندرنگ افتاده ، آنست

---

(۱) شماره سوم همین سال‌گفتار«نیك و بد».

که بجای خدا پرستی کسان پرستی شده، آنست که پراز پندار های بیپا و افسانه های خنك گردیده ، آنست که از زمان دور افتاده و مردمان را راه نمیتواند برد ، آنست که به‌پیروان خود یاد میدهد دربند زندگی نباشند وهمه‌بدرگذشتگان پردازند ، آنست که یاد میدهد چشم براه یك ناپیدایی باشند . گناه بیشتر از این چه باشد ؟ ! .

یك بهانه دیگرشان: میگویند : « مردم دین را بکارنمی‌بندند اگر بکار بندند همه چیز هادرست شود » . میگوییم بسیار بهتراست که بکار نمی‌بندند . سنی و شیعی اگر کیشهای خود را بکار بندند جز آن نخواهد بود که کشاکش بر سر علی و عمر را از سر گیرند، شیخی و متشرع و کریمخانی اگر کیشهای خود را بکار بندند جز آن نخواهد بود که از هم جدا زیند . اگراین کیشها بکار بسته‌شود جز آن نخواهد بود که‌باز کاروانهای کربلایی ومشهدی بیشتر گردد ، جز آن نخواهد بود که روضه خوانی‌ها و دسته بازیها راه افتد ویك نیم سال با گریستن و سینه زدن بگذرد ، جز آن نخواهد بود که دسته های « انتظاریون » بندند و دعای « ندبه » خوانند ، و پیاده و سواره به بیابانها افتاده جستجوی امام ناپیدا کنند ، جز آن نخواهد بود که بازار ها پر از درویش ها و کل مولا ها گردد ، جز آن نخواهد بود که درهرشهری مجتهد ها و امامجمعه‌ها فراوان شوند .

آنروز که بکار می‌بستند اینها بود ، امروز هم اگر بکاربندند همانها خواهد بود ، یکرشته کیشهای بیپای بیخردانه ، بکار بستنش جز زیان چه نتیجه خواهد داد .

چون از «انتظاریون» نام بردم داستانشان را بنویسم : در جای دیگری از دفترچه « سیاست حسینیه » نام برده ام . این دفترچه را

تاریخچه درازی هست . در سال ۱۳۲۷ که در ایران شور آزادیخواهی بسیار بالا گرفته ، و آزادیخواهان پس از یك سال و بیشتر جنك با محمد علیمیرزا فیروز در آمده و تهران را هم گشاده بودند ، و دشمنان آزادی که بیشتر ملایان و روضه خوانان و پیروان آنان بودند پس از ایستادگیها و کوششها نومید شده و آتش سینه هاشان رو به خاموشی نهاده بود و از آنسوی سپاه بیگانه یك نیم کشور را گرفته و همه گونه نیرنگها برای کاستن از شور آزادیخواهان و کم کردن از نیروی آنان بکار میرفت ، ناگهان این دفترچه بمیان افتاد ، و تو گویی نفت بروی آتش ریختند و در همه جا ملایان و روضه‌خوانان و مردم عامی بتکان آمدند :« پس فرنگیها امامحسین را می‌شناسند و شما نمی شناسید ای بیدینها ! »، این راگفته بشور برخاستند .

بیش ازهمه درتبریز این شور برخاست . نخستین نتیجه این بود که همگی روضه خوانان که بیش ازدویست تن بودند دست بهم داده و چنین نهادند که در بازار ها وکویها روضه خوانیهای همگانی برپاکنند نخست در بازار ها این‌کار را کردند . یك بازار را می‌گرفتند و از این سرتاآنسر فرش می‌گستردند و درمیانه منبرمی‌گزاردند و جلوآمدو شدرا بسته آنجارا انجمنی می‌گردانیدند وروضه خوانهاهریکی با پیروانی آمده‌گرد میشدند و یکی پس از دیگری بمنبر رفته و مردم‌راگریانیده پایین می‌آمدند . سه روز و چهار روز بدینسان بسر برده وسپس از آنجا برخاسته وپس از چند روزی جای دیگری ازبازار را میگرفتند، و در همه این کار ها دشمنی خود را با مشروطه و آزادی فراموش نمی‌کردند .

پس از دیری این‌را بکویها انداختند. درتبریز هفده وهجده کوی از بزرك وکوچك شمرده می‌شد ، نوبت بنوبت آنها راگردیدند . ما آنزمان در هکماورا می‌نشستیم . آن‌کوی دوروکوچك‌را هم فراموش

نکردند و نوبت بآنجا هم رسید ، ومن چون گزارش اینجا را بادیده دیده ام بهتر توانم ستود .

آنزمان در تبریز روضه خوانهای بنامی بود : این کیست ؟ . . سلطان‌الذاکرین است باسه پسرخود می‌آمد ، این‌کیست؟ حاجی ملاجعفر عربی خوانست (ترکی را با لحن عربی می‌خواند) باچهار پسر خود میآمد، این‌کیست ؟ ! حاجی محمد علی دوچیست ، این‌کیست ؟ ! حاجی‌ملااسماعیل قره‌آغاجیست ، این‌کیست ؟ ! حاجی جناب سرخابیست . . .

بدینسان پی هم می‌آمدند ، و چون چایی خورده و چوپوق و قلیان‌کشیده شد روضه خوانی آغاز گردید . من اینهنگام آغاز جوانیم بود و از اینگونه تماشاها باز نایستادمی ، روز نخست همه را باآنان بودم . آن روزهمه روضه علی‌اصغر خواندند . این شیوه درمیان ایشان بودکه درنشستی‌که یکی‌فلان روضه‌را خواندی دیگران بایستی دنباله آن راگیرند . در اینجاچون روضه خوان نخستین روضه علی اصغر خواند دیگران همه دنباله آن راگرفتند ، ولی چسان ؟ ! . یك داستان‌کوچکی که دوسطر بیش نیست چگونه بیست وسی تن روضه خوان همه ازآن گفتند ؟ ! .

دیدنی بودکه چه دروغها بافتند ، و چه افسانه هایی سرودند ، علی اصغر را در خواب دیدند ، و بمحشرش آوردند ، و از جایگاه بس بلندش در نزد خدا سخن راندند، ودربهشت برایش عروسی‌کردند. از چیز هاییکه می باید نویسم و همیشه بماند، اینست‌که پیدایش شفق (سرخی آسمان) را ازخون علی‌اصغر ستودند : «خون علی‌اصغر اگر بزمین رسیدی دریای خشم خدا بجوش آمدی و جهان را زیر و زبر گردانیدی ، امام نگزاشت خون او بزمین ریزد و بادست آن راگرفت و بآسمان پاشید و سرخی آسمان از آن پیدا شد . » این را بارها شنیده بودم وآن روز هم شنیدم .

نتیجهٔ دیگر «سیاست حسینیه» پیدایش دسته های « انتظاریون» بود . درآن دفتر مرد فرنگی «باور داشتن بیك ناپیدایی ، وچشم براه پیدایش او داشتن » را می ستاید و سود هایی برای چنان باوری یاد می‌کند . از همینجا عنوان بدست ملایان افتاد و نخست در مشهد شیخ محمد نامی از ملایان اسپهان بکار برخاست و دسته « انتظاریون » (بیوسندگان) پدید آورد ، وازآنجا بشهر های دیگر رسید وبه تبریز هم آمد . صد تن و دویست تن و هزار تن در یکجا گرد میآمدند و «دعای ندبه » می‌خواندند ، و از دیرکردن امام ناپیدا می نالیدند ، و می‌گریستند ، وکم‌کم کار را بشیون‌کردن وبسر و روی خودکوفتن میرسانیدند وکسانی افتاده از خود میرفتند ، و از بامداد تاشامگاه با اینها بسر میبردند . آرزوشان این بودکه بازورگریه وناله امام ناپیدا را به بیرون آمدن وادارند .

درتبریز داستان دیگری پیش‌آمد ، و آن اینکه چون از ناله‌ها و سر و رو کوفتن ها نتیجه نشد پیشواشان که یك سیدی بود چنین گفت : همه باهم رو بکربلا آوریم و برویم آیفت (حاجت) خود را از آن درگاه بخواهیم . این پیشنهاد را پذیرفتند ، وهمگی ازتوانگر و بیچیز ، و از سواره و پیاده براه افتادند . نمیدانم چند هزار تن رفتند ، و چه اندازه از ایشان در راه از پا افتاد و مرد وچه اندازه بازگشت . از اینها آگاهی نمیدارم و بسیار دور می بودم ، ولی این می‌دانم‌که صد خاندان بگدایی افتاد و فلان سبزیفروش و بهمان چیت فروش‌که بشور آمدند وخاندان خود را بی‌نگهدارگزارده ورفتند، پس ازو بچه هایش‌گرسنه مانده و بگدایی افتادند ، و پس از بازگشت‌هم خود آنان تهیدست وبیمایه مانده جزگدایی چاره نیافتند .

نیك بیاد میدارم‌که در آن سال‌گدایان نوینی درکوچه ها پیدا شده و برای آنکه دلها را بیشتر بتکان آورند چنین میگفتند : « ما

پدرمان بکربلا رفته » .

اینست داستان «انتظاریون» . آنانکه می‌گویند : «مردم دین را بکار نمی‌بندند ... » اینها را فراموش‌کرده اند ، و یااز بدی وزشتی اینها آگاهی نمی‌دارند .

اینان از یك چیزهم ناآگاهند ، وآن اینکه : « چرا مردم دین را بکار نمی‌بندند ؟ ! . چرا از آن روگردانیده اند ؟ ! . چرا تا پنجاه سال پیش بکار می‌بستند و امروز نمی‌بندند ؟ ! . » اگر بپرسیدشان بیك پاسخ عامیانه بس‌کرده چنین‌گویند : « مردم بد شده اند دیگر ! » ولی هیچ چیزی در جهان بی انگیزه نباشد ، و ما نیك می‌دانیم‌که انگیزه این‌کار چه بوده .

اگر تنها از ایران‌گفتگوکنیم ، در اینجا مایه سستی دین بیش از همه جنبش مشروطه خواهی گردید . مردم که بیدار شدند و بکار توده وکشور برخاسته و بکوشش پرداختند چون‌کیشها باآن نمی‌ساخت ناگزیر در میانه دوتیرگی پیداگردید وچون ملایان ودیگران بهواداری ازکیشها باآن جنبش دشمنی نمودند ، مشروطه خواهان ناگزیر از دین کناره‌کشیدند و زبان بنکوهش و ریشخند باز کردند و رونق آن را از میان بردند . پس از آن دانشهای نوین رواج‌گرفت وچون سازشی در میان نبود سستی آن را بیشترگردانید ، و پس ازهمه بدآموزیهای مادیگری و هیاهوی آن آخرین تیشه را به بنیاد دین فرود آورد .

آنان از همه اینها ناآگاهند ، ویا خود را بناآگاهی میزنند، و بخود دلداری داده چنین می‌گویند : «مردم دین را بکار نمیبندند اگر بکار بندند همه اینها درست شود».(۱)

یك‌بهانه دیگرشان : شمابهر بخشی ازکیشهاشان و بهرکاری

---

(۱) شماره سوم امسال‌گفتار « پرسشهاییکه باید دیگران پاسخ دهند » دیده شود .

ایرادگیرید نخست تا توانند ایستادگی نمایند و بهانه ها آورند ، و سپس چون در ماندند و راهی بروی خود باز ندیدند آنگاه چنین گویند : « این که در اصل نبوده » . می گوییم از اصل‌دین بشما چه ؟! شما کجا واصل دین کجا ؟! . دین هر توده ای همانست که میدارند و با آن راه می‌روند . دین رخت نیست که دودست باشد یکی‌را بتن پوشند و دیگری را دربقچه نگه دارند . اگر مسیحیان و زردشتیان و جهودان و دیگران نیز همین رفتار را نمایند و شما بهر بخشی از باور های آنان ایراد گیرید بگویند : این در اصل دین ما نبوده ، (و راست هم میگویند) شما چه خواهید کرد و چه پاسخی بآنان خواهید داشت ؟! .

اگر کار اینست که یك دین تنها اصلش پاك باشد ، و پس از آن پیروان هرچه گفتند بگویند و بهر حالی افتادند بیفتند و اینها زیانی ندارد ، دینهای مسیحیان و زردشتیان و جهودان نیز چنین است آن گمراهی‌ها که شما دراین دسته ها می‌بینید دراصل‌دینشان که نبوده است . پس چه ایرادی بانان می‌دارید ؟! .

هر دینی نخست پاك بوده، و مایه رستگاری مردم بوده ، ولی کم کم آلوده گردیده ، و گوهر خودرا ازدست داده و ازمیان رفته از میان رفتن یکدینی همین باشد ، وگرنه بگفته عامیان « از «لوح محفوظ» سترده نگردد .

این بهانه یکی ازگرفتاریهای بزرگی شده . توده های بزرگی در میان آتش پراکندگی و گمراهی و بیچارگی میسوزند ، و تنها دلخوشیشان اینست که اصل دینشان پاك بوده ، و درهزار و سیصد سال پیش عربها در عربستان از آن بهره جسته اند .

جوانی پیش من آمده، و باخشم و تندی چنین میپرسد: «شما باتحاد مسلمین در صدر اسلام چه می‌گویید؟!..»، این را می‌گوید و چشمهایش برق می زند که توگویی یك فیروزی بهره اوگردیده. گفتم: «شما ببرادریها و یگانگیهای مسیحیان درآغاز آن دین، وبپا فشاریهای شگفت آنان چه میگویید»؟¡.

راست بدان میماندکه بکسیکه رختهای ناپاکیزه پوشیده خرده گیرید، و او پاکیزگی زختهای دیگری را برخ شما کشد، و مثلا گوید: «حسنعلی‌که رختهایش پاکیزه بوده»، آخر از حسنعلی بشما چه؟!.

بدان وبهانه جویان بمانند. نیکان فریب این‌بهانه را خورده‌اند. همینکه بایکی بسخن می‌آییم و آلودگیها و پراکندگیهای مردم‌را یاد میکنیم، آهی می‌کشد و بیدرنگ آغاز می‌کند فیروزیهای آغاز اسلام را شمردن، و بااین داستان سراییها و افسوس خوریها سخن را بپایان رسانیده پی‌کار خود میرود.

اینها از ندانستن معنی دین میباشد. اینان چون دین را آن «ساختمان اندیشه‌ای» می‌شناسند آن‌را جاویدان می‌دانند، وگمان اینکه دین از میان رفته، وهمه گرفتاریها از همینجا برخاسته، و میباید آن را دوباره باز گردانید، و میباید راه را از سرگرفت - چیزیهاییست که باندیشه شان نمیآید.

این گفتگو بسیار پربهاست، و میباید آن را نیك روشن‌گردانیم تابسخنی دیگر پردازیم: اینان بدستاویز آنکه پیرو اسلامند، و آن دین دستور هایی برای اینها داده، از پرداختن بکار های بایای زندگانی چشم میپوشند، و در چنین زمانی‌که نبرد بسیار سختی میان توده ها برخاسته و هر یکی از آنان میکوشد نیرومند گردیده دیگران را نابود سازد، اینان اندیشه خود وآینده خود نمی‌کنند، ومثلا میهن دوستی ودلبستگی

بتوده وکشورکه امروز پایه زندگانی توده هلست اینان بآنها ارجی نمی گزاوند و آشکاره بی پروایی مینمایند ، و مردم عامی را نیز ازپرداختن باینها باز میدارند . خود را دچار خواری و زبونی میسازند و دلهاشان بآن خوشست که امت محمدند ویکدین راستی میدارند و روز رستاخیز بهمه دیگران برتری خواهند داشت و در بهشت برین خوش خواهند زیست .

دوجاییکه اینها همه دروغ است . براستی اینان نه پیرو اسلامند ، و نه با دستور های آن دین‌راه میروند ، و نه در آنجهان خوش بوده وبه بهشتی خواهند رفت . همه فریبهاییست که بخود میدهند ، وخود را زیانکار دو جهان میگردانند .

ما باز نمودیم که کسانیکه در اینجهان خوار وسرافکنده زیند در آنجهان خوارتر وسر افکنده تر خواهند بود . آن معنی که اینان بزندگانی آنجهان میدهند سراپا دروغ است .

اینان داستانهایی میدارند : « روز رستاخیز خدا در جلو عرش بروی کرسی استوار خواهد بود ، وملیونها ملیون مردمان ، هردسته ای پشت سر پیغمبر خود بآن بیابان خواهند آمد ، پیغمبران رده خواهند کشید وپیغمبر اینان جلوتر از همه خواهد بود ، علی در پیشروی او « لواء الحمد » را که یکسرش در مشرق ویکسرش در مغرب خواهد بود بدست خواهد گرفت ، خدا ببازخواست خواهد برخاست وخشم گرفته و تندیها خواهد نمود ، مردمان بهراس افتاده و دستشان از چاره کوتاه خواهد بود ، جز پیغمبر اینان کسی یارای میانجیگری نخواهد بود ، کار بردیگران سخت خواهد شد ولی اینان همه آمرزیده شده و روی به بهشت خواهند آورد ، شما کیستید ؟ . . « ما امت محمدیم » ، درها برویشان باز خواهد شد ، و همه درکوشکهای یاقوت و زبرجد جا خواهند گرفت ، و باحور وغلمان بخوشی خواهند پرداخت . . . » اینست آنچه یاد گرفته اند ، اینست آنچه

امید میدارند .

با این افسانه ها دلهای خود را خوش کرده اند و پشت پا بتوده و زندگانی توده ای میزنند ، و آشکاره میگویند : « من باید فکر آخرتم باشم چکار با مملکت دارم » میگویند : «دنیا فانیست ما باید بآخرت پردازیم » .

امروز یك نیم بیشتر شرق گرفتار این زیانکاریست .

دیگر گمراهیها بیکسو ، این خود گمراهی بزرگیست که خود را پیرو اسلام میشمارند و به پیغمبر اسلام میبندند . چنین میدانند که همینکه خود را مسلمان خواندند ، و نامهایی را یادگرفتند ، و بچند کار بیهوده‌ای برخاستند بس است و کمی در کار نخواهد بود .

« ما امت محمدیم ... » . چه دروغ بزرگی ؛ شما امت شیخ احمدید ، امت کریمخانید ، امت ملا باقرید . نخواستم دور روم ، وگرنه گفتمی : شما امت عبدالله بن میمونید ، امت حسین بن روحید ، امت حسن بن صباحید . شما کجا و محمد کجا ؟ ! .

شما پیش از این نکرده اید که از نام‌آن پیغمبر وخاندانش بتهایی ساخته وکیشهای بت پرستی پدید آورده اید . داستان شما با او داستان مسیحیان با عیسی است . هر دو دسته در این همبازید که از نام یك پیغمبری بت ساخته اید . اگر آنان امت عیسایند شما هم امت محمد توانید بود .

ازریشه ، خود این «امت بازی» خطاست . دین برای این بیهوده پنداریها نیست . صد بار میگوییم : دین برای رستگاری جهانیانست . شما خود را امت هر پیغمبری میشمارید بشمارید با این پراکندگی و خواری و زبونی که هستید بیدینید و خدا از شما بیزار است . شما هر زمان که نام اسلام میبرید آن یکی شدن توده عرب ، وآن زندگانی سرفرازانه ، وآن بلندی خویها واندیشه ها را بیاد آورید . اسلام آنها بوده ، وچون

کنون نیست اسلام هم نیست . بیش از این هر چه بگویید بیسود است .

باز اینان ـ این عامیان ـ فریب خورده اند ، وباری به پیغمبر اسلام جایگاهی میگزارند و او را بزرك میدارند . بیشرم آن کسانیند که بآن پاکمرد باوری نمیدارند ، و دوستارش هم نیستند ، و اگر جایش افتد از زباندرازی و بی فرهنگی در باره آن پیغمبر باز نایستند ، و با اینحال نام او را دستاویز ساخته باما نبرد میکنند و کار خود را از این راه پیش میبرند . ما امروز بیش از همه گرفتار این بد نهادان و بیشرمانیم ، و میباید پرده از روی کارشان برداریم . اینست مینویسیم امروز کسانیکه باما دشمنی مینمایند بچهار دسته اند :

۱ ـ آنانکه دلبستگی بکیش خود میدارند وچون ما آن کیشها را بر می اندازیم دشمنی مینمایند . در اینجا با آنان کاری نیست .

۲ ـ آنانکه از راه دین نان میخورند وآن را دکان خود میدارند و از بهر نگهداری آن دکانهاست که باما نبرد میکنند .

۳ ـ آنانکه درسهایی ازفلسفه واصول و ادبیات و منطق ومانند آن خوانده اند و آنها را سرمایه برتری فروشی ساخته اند و ما چون سرمایه شان رااز دست میگیریم ایستادگی نشان میدهند .

٤ ـ آنانکه با خود من همسری و همچشمی مینمایند .

این‌سه‌دسته بیشترشان بیدینند و به پیغمبر اسلام‌جایگاهی نمیگزارند ، ولی چون در برابر ما درمانده اند و دستشان از همه جا کوتاه شده نام آن پاکمرد را افراز کار ساخته اند که این خود گناه بزرگیست ، آری گناه بزرگیست که نام یك پاکمردی را دستاویز خواست های ناپاك گردانند . بیاری خدا همه اینان را رسوا خواهیم گردانید .

ما ازاینان داستانهای بسیار میشناسیم که خواهیم نگاشت تا پستیشان را همه بدانند ودر اینجا ازهر دسته بیك داستانی بس کرده درمیگذریم :

دکانداران را میشناسید که بهر پستی تن درمیدهند ، و اگر تاریخ

مشروطه را خوانده اید میدانید که در راه نگهداری دکانهای خود بچه کار های بسیار ننگینی برخاسته اند و تا آنجا پیش رفته اند که خود را بدامن بیگانگان بیندازند .

این بتازگی رو داده که یکی از اینان که روضه خوانست و از جوانی بامن دشمن بوده ، چون میبایست دستارش بردارد بتهران آمده ، و از ناچاری با من دوستی نشان داده و درخواست کوشش در باره کارش کرده و در میان سخنانش بیشرمانه چنین میگوید : « اگر مخارجی هم داشت تا صد تومان و دویست تومـان مضایقه نفرمایید » ، بیدینی تماشا کنید و بیشرمی نگرید . نود در صدشان از اینگونه اند و بیدین و بیشرم میباشند .

از دسته دوم کسیکه باما گفتگوی فلسفه یونان کرده و با یکزبان تند و ناسزایی چنین گفته : « آقا شما بفلسفه ایراد میگیرید ؟! . . ما کوچکتر از آنیم که بفلاسفه ایراد گیریم ! » ، و من پاسخ گفته ام : « ما بفلسفه ایراد گرفتیم ، و این کاریست که کرده شده ، و کنون باید دید کسانیکه هواداری از آن مینمایند پاسخ خواهند توانست یا نه ، و شما اگر بتوانید بایراد های ما پاسخ دهید » ، این را گفته و بخانه آمده و کتاب راه رستگاری را برایش فرستاده و بار دیگر پیام داده ام : « بخش چهاردهم را بخوانید وهر پاسخی میتوانید بنویسید » ، و یکبار هم درپیمان یاد آوری کرده ایم ، ـ چنین کسی بجای آنکه از در راستی پرستی آیدو مردانه بگوید : « من نوشته های شما را نخوانده بودم ، هرآنچه نوشته‌اید راست است ، و فلسفه در برابر نوشته های پیمان بسیار کوچك و بسیار بی ارج است » ، و بدینسان گناه خود را بشوید ، همه آنها را فراموش کرده و این بار بنام هواداری ازاسلام و بستگی به بنیاد گزار آن باپیمان دشمنی مینماید .

یکی بگوید : « آقا جان ناسازگاری فلسفه بااسلام چیز بیگفتگوییست

شما آیا آن را میدانستید یا نه ؟ . . نتوانید گفت نمیدانستم . چنین چیزی از شما پذیرفتنی نیست . بیگمان میدانستید و این در خور شگفت است که دیروز با آن تندی از فلسفه هواداری مینمودید ، و امروز چون درمانده اید و پاسخی بایراد های ما نمیتوانید هواداری از اسلام مینمایید . چنین کاری از شما چه شایسته است ؟ ! . . »

از اینسوی پس نتیجه آن گفتگو چشد ؟ ! چرا پاسخی بآن ندادید ؟ ! . این نشد که بآن تندی وتلخی ایراد گیرید و چون پاسخ شنیدید آن را گزارده و بدستاویز دیگری پردازید . .

از دسته سوم نیز داستانی نویسم : مردیکه در جوانی با من آشنا بوده ، ولی بیست سالست ازو دوری جویم ، و در جوانیش هم که میشناختم یك روز دیندار و یك روز بیدین بودی ، و چون بیشتر کتابهای عربی خواندی هر چه در آنها دیدی در دل جا دادی ، در پارسال که از تبریز بازگشتم آقای سلطانزاده آگاهی داد فلان آشنامان که در کرمان بود بازگشته وشما را میپرسید . گفتم : اگر اورا نبینیم بهتر است . ما نرفتیم. ولی او خود آمد ونشست و با بودن آقای سلطانزاده و دیگران سخنانی گفت . گفته هایش بیشتر رو به بیدینی داشت . مثلا گفت : « من مطالعهٔ بسیار درقرآن کرده ام ، آن برای عرب نازل شده ، برای دیگران نیست » سپس یکبار او را درخانه آقای سلطانزاده و بار دیگری درخانه آقای جعفر جوان دیدم و هیچگاه دو تن تنها باهم نبوده ایم . ولی او بسیار جا ها می نشیند و داستانهایی میراند که با من دو تن تنها بوده ایم و سخنی رانده ایم واو هواداری از اسلام نموده و من دشمنی مینموده‌ام .

این بسیار زشت است که کسانی بدلخواه یا کینه خود رخت دیگری پوشانند و یك دستگاه ارجمندی و یا نام ورجاوندی را دستاویز کار خود گیرند . اینان خواستهای دیگری را دنبال میکنند ، وچون در برابر پیمان زبون شده اند وهیچ پاسخی نمیتوانند از این راه پیش میآیند .

زشت تر ازآن اینست که میخواهند وا نمایند آنان هوادار اسلامند ، ولی ما دشمن آن میباشیم . کسی چون شرم را کنارگزارد هرسخنی تواند گفت ، روز را شب و شب را روز تواند خواند . خوب ای خیره رویان شما باسلام چه کرده اید ، و چه میتوانستید کرد ؟ ! یکی ازکار هاتان‌را یاد کنید ! مگر شما نیستید که فلسفه داروین برخاست و بدانسان رواج گرفت وهیچ پاسخی نتوانستید ؟ ! ما دیگری برخاست و بدانسان یك نیم مردمان را از دین بیزار گردانید و هیچ چاره ای نگردید و خود از دین بیزاری نمودید ؟ ! . مگر شما نیستید که نه معنی دین ، و نه معنی برانگیختگی و نه هیچ چیز دیگر را نمیدانستید وکنون یکا یك از پیمان یاد میگیرید ؟ ! . . شما نیستید که اگرکسی فرستادگی پیغمبر اسلام را نپذیرفتی و دلیل از شما خواستی نیارستنی ها را (از شق القمر و رد شمس و جاری کردن نهر از انگشتان خود و مانند اینها که درکتابهاست) یاد کردیدی و دلیل شمردیدی و این ندانستیدی که او خود در قرآن بیزاری از نیارستنی ها نموده‌است ، وجز این‌به هیچ دلیل دیگری دسترس نداشتیدی ؟ ! . . باین زودی همه اینها فراموش گردید ؟ ! . .

چه شد که شما با این درماندگیها و بیکارگیها هوادار اسلام می باشید و ما که هشت سالست آنهمه کوشها را در راه دین بکار برده ایم و بیکا یك گمراهیها از فلسفه یونان ، و باطنیگری ، و خراباتیگری ، و علی اللهیگری ، و صوفیگری گرفته تا فلسفه داروین و مادیگری پاسخهای استوار داده ایم و نام خدا را بلندگردانیده ایم هوادار آن نمیباشیم و دشمنش میباشیم ؟ ! . در اینجاست که باید گفت : روی بیشرمی سیاه باد !

اینان میپندارند با این خیره روییها کاری از پیش خواهند بُرد ، و این نمیدانند که جز رسوایی بهره ای نخواهند یافت .

بهانه دیگرشان :می گویند :« دین‌راباصل خودبرمیگردانیم» پس ازآنکه دستشان‌ازدیگر بهانه کوتاه گردید این‌را پیش‌میکشند.

می گوییم : نخست این بهانه ایست و کسی از شما هیچگاه دست از کیش خود نخواهد برداشت و بچنان کاری نخواهد برخاست . اینکه کسانی امروز بچنین دعوی برخاسته اند جزدکاندارانی نیستند واگر راستی را خواهیم این را یك کالای نوینی پیدا کرده اند و مایه گرمی بازار خود ساخته اند .

اینان را اگر بخودشان گزاریم صد سال دیگر باین دستاویز مردم را فریب دهند و از کاروزندگی باز دارند .

دوم : این نه کاریست که شمایا دیگران بتوانید . دین را که از گوهر خود بیرون آورده تاشما بآن باز گردانید؟!..شما مگر باینکیشها یا باین دینهای فرعی بدلخواه خود آمده اید که اکنون چون نمیخواهید از آن باز گردید ؟! .. شما با فهم خود یك چیزهایی را دین دانسته اید و پذیرفته اید ، و کنون مگر فهم خود را دیگر خواهید گردانید؟!..

چنان گستاخانه می گویند : « دین را باصلش باز گردانیم » ، که تو گویی سخن از آب خوردن می رانند . تو گویی دوچیزیست در آنجا ایستاده : یکی «اصل دین» و دیگری « فرع دین » ، واینان چون می بینند فرع دین را که گرفته بودند درست نبوده کنون میخواهند بار گردند و آن یکی را بگیرند . تو گویی کالایی از بازار خریده اند و « بدل » در آمده میخواهند بفروشنده باز گردانند ویکی که « اصل » باشد بگیرند . اینان همه چیز را آسان شمارند ؛ و از همینجا پایگاه فهم و اندازه خرد آنان دانسته میشود .

اگر کسی بگوید: « فلان کوه را بردارم و بکنار گزارم» بیشتر گزافه نباشد تاگفتن اینان : « دین را باصلش بازگردانیم »

اگر شمارا آن فهم و دریافت است که اصل دین را ازفرعش بشناسید پس چراتاکنون اصل‌را نگرفته و«فرع »رارها نکرده‌اید ؟! چرا پس ازگفتن ماست که بچنین اندیشه‌ای می افتید ؟!.

این بُهانه یك تاریخچه ای دارد ، و آن اینکه از زمان سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد مفتی مصر یك عنوان «اصلاح‌دین» بمیان آمده و نتیجه آن شده‌که‌کسانی از ملایان بچنان آرزویی اُفتاده و بکوششهایی ـ کوششهای بی‌نتیجه ای برخاسته‌اند ، و بسیاری هم تنها بآرزوی آن بس‌کرده و عنوان «مصلح» را بخود بسته اند بی آنکه بکاری پردازند .

پس از پیدایش مشروطه در ایران وپیش‌آمدکشاکش میانه دین و زندگانی رواج این اندیشه بیشترگردیده‌وکار بجایی رسیده‌که بیشتر ملایان و ملا زادگان بآن پرداخته اند . ولی اینان نه تنها یك کار سودمندی نتوانسته اند زیانهای بزرگی‌هم ازکارشان پدید آمده وچون در اینجا فرصت‌گفتگو ازکار های آنان نیست‌گزارده ومیگذریم، وتنها این را می‌گوییم‌که اینان درآن‌کوششها یاآرزو های « اصلاحی » نیز خواستشان نه‌اینست‌که‌این‌کیشهای پراکنده‌را ازمیان بردارند وبگرفتاریها و آلودگیها چاره اندیشند ، بلکه خواست آنان وارونه اینست . باین معنی آنان میخواهند این‌کیشهاکه‌هست آرایه هایی بآنها بندند وبرخی چیزهای زننده را از آنها دورگردانند و بدینسان باستواری آن‌کیشها بیفزایند. مثلا علمای شیعی که باصلاح برمیخیزند نه آنست‌که میخواهند داستان سنی و شیعی که بیکبار بی نتیجه و بی انگیزه است از میان رود وفراموش‌گردد ومردم دیگر بداستانهای هزار و سیصد سال پیش نپردازند و یکرشته نامهای بیهوده را از یاد برند ، اینها چیز هاییست که از اندیشه هیچ یکی ازآنان نمیگذرد ، بلکه خواست آنان اینست که مثلا بردن مرده ها بقم و نجف‌که بسیار زننده است وبزبانهاافتاده

از میان رود، واز آنسوی می کوشند که برای کیش شیعی فلسفه هایی بتراشند و چنین نشان دهند که فرنگیها آن را می پسندند و مثلا برای داستان امام‌زمان سود هایی بشمارند وچنین‌گویند که چشم براه ناپیدایی داشتن یك توده را همیشه زنده دارد . اینست معنی «اصلاح» آنان .

چنانکه گفتیم در پیش آنان دین پرداختن بیاد درگذشتگانیست ، و برای اینکه آن درگذشتگان را هرچه بزرگتر گردانند می کوشند نشان دهند که آنان همه دانشهای امروزی را می‌دانسته اند و آگاهی‌هم داده اند . این نتیجه ای راکه ما از دین میخواهیم ودر پی‌رستگاری جهان و سرفرازی شرقیان میباشیم آنان هیچ نفهمیده اند ودر«اصلاح» دین هم هوشیار آن نمیباشند .

اما عنوان «برگردانیدن دین بگوهر خود» این یك عنوان تازه ایست که از پیمان یادگرفته اند و معنایش را هم نمیدانند ، و شما چنین انگارید که کسانی ازآنان بچنان کاری خواهند برخاست ، بدینسان که چند تن‌گرد هم نشسته وگفتگو ازاین خواهندکردکه چه چیز ها درگوهر دین بوده‌که آنها را بگیرند و چه چیز ها نبوده‌که نگیرند، بیگمان نتیجه این‌کار آن خواهد بودکه هرچه راکه هریکی بخواهد ، بگوید ازگوهر دینست . مثلا صوفی خواهدگفت : صوفیگری از زمان خود پیغمبر است و ازگوهر دین می‌باشد . شیعی خواهدگفت : سلمان و ابوذر و مقداد از زمان خود پیغمبر شیعه علی بودند . همچنین دیگران . آن مرد می‌گفت : خدا هم شیخیست ، پیغمبر هم شیخی بود امامان هم شیخی بودند . (۱)

داستان آن شیر فروش است‌که آب بشیر میریخت و می آورد و می فروخت و سوگند های دروغ میخورد ، و چون خریداران همه

(۱) درجای دیگری هم نوشته ام در تبریز شیخی بامتشرع چخش میکردند و شیخی دست بزمین‌کوفته اینسخنان را می‌گفت .

دانستند و او رسوا گردید ، آوازه انداخت که توبه کرده ام و دیگر آب بشیر نخواهم ریخت و سوگند دروغ نخواهم خورد و پول گرد آورده بکربلا خواهم رفت ، ولی باز هم آب بشیر می ریخت و چون ایراد می گرفتند سوگند ها میخورد که خالص است ، و میگفت : «شیر خالص همینطور میشود شما بیجهت بدگمان شده اید . »

فراموش نمیکنم بیست سال پیش که در تبریز قیام خیابانی رخ داد ومایکدسته بتهران آمدیم روزی باشادروان شریف الدوله به عبدالعظیم رفتیم ، و در آنجا در خیابان غوغایی شنیدیم و مردم انبوهی دیدیم ، و چون نزدیك شده جستجو کردیم درویشی ماری در دست میداشت و غوغا برسر آن مار بود . درویش چون دستگاه درچیده گفته : « امروز بشما یك مار دو سر نشان خواهم داد ، وباین بهانه مردم انبوهی بسر خودگرد آورده و پول بسیاری گرفته و در پایان یکماری باسری پهن از قوطی بیرون آورده و مردم غوغا نموده میگویند این مار دو سر نیست و او پا فشاری نموده می گوید : « مار دوسره همین طور میشود » .

خوانندگان در شگفت خواهند بودکه ما چنین داستانهایی را یاد میکنیم . ایبها ناگزیریست . از بس بهانه پی بهانه می آورند و هر زمان رنگ دیگری بسخن میدهند ما ناگزیریم برای روشنی سخن - برای آنکه پرده از نیرنگهای آنان برداریم - باین مثلها و داستانها پردازیم .

ببینید چه داستانیست : سالها مردمرا فریب داده و با یك رشته پندار های بیپا از کار باز داشته اند ، وکنون ما چون ایراد میگیریم وکجیهاشان برخشان می کشیم بجای آنکه بخود آیند و بدی کار خود را بگردن گیرند، بیدرنگ اندیشهٔ نیرنگ دیگر کرده میگویند : « دین را باصلش بازگردانیم». همه بآن میکوشند که دستگاهشان بهم نخورد

و بازاورشان ازگرمی نیفتد ، تاکنون از فرع دین نان میخوردندو کنون میخواهند از اصل آن نان بخورند .

میخواهند باین بهانه جلو ایراد های ما را بگیرند ، و فردا هم هر چیزی راکه بسود خود یافتند ومایه‌گرمی بازار شمردند بگویند در اصل دین‌هم بوده وهرچیزی‌راکه بیسود یافتند بگویند دیگران بدین افزوده اند ، و اگرکسی ایراد گرفت پاسخ دهندکه « اصل دین همین طور بوده » .

اینست‌آنچه میخواهند. ازکه میترسند ؟! . . ازچه باك میدارند ؟! چرا نکنند؟! .کسانیکه جز در پی خوشیهای خود نیستند چرا هرزمان بهانه دیگری پیش نیاورند ؟! .کاربجایی رسیده‌که روضه خوان وجنازه کش نیز سخن از «اصل دین» میراندکه توگویی در اصل دین اینها نیز بوده !

این‌کار ها زیانش بیش از آنستکه پنداشته می‌شود ، و ما در جای دیگر باز باین زمینه در آمده و زیانهای آن را روشن خواهیم گردانید .

بهانه دیگرشان قرآنست . میگویند : کتاب اسلام‌قرآن میباشد وتاآن درمیانست اسلام پایدار میباشد . کسانی هم میگویند : «اصل دین را از روی قرآن بدست آوریم . »

میگوییم: بابودن قرآنست که این گمراهیها پیدا شده، بابودن آنست که چنین خواری و زبونی رو داده . شما ازقرآن چه بهره‌می برید در جاییکه ده و اند کیشی که هست همگی از قرآن دلیل می‌آورند .

اما آنانکه می گویند اصل دین را از روی قرآن بدست آوریم ،میگوییم این بهانه ای بیش نیست . بیشتر اینان این سخن

را میگویند ولی بهیچ کاری نخواهند پرداخت . اما آنانکه راست می گویند و بقرآن خواهند پرداخت ماهی پرسیم با کیشهای پیشین خود چه خواهید کرد؟ . . اگر از آنها دوری خواهد گزید بسیار نیك است، ولی باید بخستوید که تاکنون که سی یا چهل سال می دارید در گمراهی بوده‌اید، و اکنون که میخواهید بخود سرراهی پیش گیرید باز بگمراهی خواهید افتاد .

شما را چه شده که بما نمی‌پیوندید ؟ . . چشده که همدستی نمی‌نمایید ؟ . . این راهیکه ما می‌نماییم چه ایرادی بان می‌دارید ؟ . . بگویید تا بدانیم .

اینکه شما نمیتوانید گفته های ما را بپذیرید « گردنکشی » است که از خویهای بسیار بد می‌باشد ، و اینکه می خواهید خود راهی پیش گیرید « جداسری » است که بسیار نکوهیده و زیان‌آور میباشد .

شما می‌پندارید دین یکرشته باور هاست که می‌خواهید خود از قرآن بدست آورید ، و همین نمونه ناآگاهی شما میباشد . دین در یکراه گرد آمدن ، و راه زندگی شناختن است . دین اینهاست و شما سر خود باین نتیجه نخواهید رسید .

گفتگو از بهانه ها در اینجا بپایان میرسد وچون گفتار بدرازی انجامیده سخن راندن از پیوستگی پیمان با اسلام بشماره دیگر میماند .

در اینجا در پایان گفتار ، گفته های یکی از آشنایان را که در همین زمینه هاست آورده و میخواهیم در پیرامونش گفتگو کنیم : آقای مرتضوی که هجده سال پیش همدیگر را شناخته ایم و تاکنون دوستی و مهربانی در میان بوده در مهر ماه گذشته که در تبریز بودم سخنانی

باایشان‌بمیان آمدکه من‌گفتم برخی را درپیمان بنویسیم و در پیرامونش سخن رانیم :

آقای مرتضوی میگویند پیغمبر اسلام کتابی‌آورده وراهی نشان‌داده، و آن‌کتاب در میان، و آن راه همچنان باز میباشد . قرآن هم میگوید: « ما راه را بنمودیم بپذیرند یانپذیرند » . (۱) خواستشان آنست‌که به کوششهای دیگری چه نیاز است ؟! .

می‌گویم : آیا آیین‌خدا اینست ؟ . .آیین‌خدا اینست‌که تنها یك راهی نماید و پس از آن مردم را بخودگزارد ؟! . . اگر آیین خدا این بودی پیغمبراسلام بایستی تنها بآوردن قرآن بس‌کند و بهیچ‌کوشش دیگری برنخیزد : « کتابی‌آورده و راهی نموده ، بپذیرند یانپذیرند » . پس آن‌کوششهای سیزده ساله در مکه ، و آن تلاشهای یازده ساله در مدینه بهر چه بوده؟! آن جنگ بدر ، و آن خونریزیهای احد ، و آن کشتار جهود را برای چه‌کرده ؟! .

سپس پس‌ازمرگ او، آن یازده امام برای چه‌کار بوده‌اند ؟! . در هر زمان هزاران و صد هزاران علماء برای چه بوده اند ؟ . پیغمبر کتابی آورده و راهی باز نموده، مردم پذیرفتندی یا نپذیرفتندی، دیگر اینان چه درمی‌بایسته ؟! . آن لشگرکشیها بایران و دیگرکشورها وشهر گشاییها چه انگیزه می‌داشته ؟! ،

از اینهاگذشته ، آیا معنی « قاعده لطف » اینست ؟! . . آیا «لطفی»که خدا باید بجهان دارد همینست ؟!. همینست‌که یك کتابی فرستد و در هزار ها و صد هزارها سال بآن بس‌کند؟! .

پس چرا چون نوبت بگفتگو از شیعیگری و داستان دوازده‌امام میرسدمی‌گویید: خدابابد جهان را بخود نگزارد وبرای راه بردن مردم و نگه‌داری دین یك‌کسی در میان باشد ، ولی‌دز برابرما بیکبار سخن

---

(۱) « انا هدیناه‌السبیل اما شاکراً و اما کفورا »

را دیگر کرده می‌گویید پیغمبر کتابی آورده و راهی باز نموده و همان بس است ؟ ! .

می‌گویید : قرآن گفته : « ما راهی بنمودیم . . . » من می پرسم آن راهیکه قرآن نموده کدام یك از این کیشهاست ؟ ! . امروزه ده و اند کیش در میانست و همگی از قرآن دلیل می آورند وصد ها سالست که اینها درمیانست وقرآن نتوانسته داوری درمیان آنها کند .

شما تنها چشم بآغاز اسلام میدوزید و هیچ بیاد نمی‌آورید که از آن زمان هزار و سیصد و پنجاه سال بیشتر گذشته و در این چند گاه صد ها داستان های بزرگ رو داده و همه چیز دیگر شده .آن روز که قرآن می‌گفت : «ما راه بنمودیم بپذیرند یانپذیرند . . . » اسلام تازه رواج یافته و سرچشمه اش صاف بود ، و در سراسرعربستان جز قرآن کتاب دیگری خوانده نمیشد . ولی پس از آن سرچشمه گل آلود گردیده وکیشهای بسیار از سنی، و شیعی، وعلی‌اللهی، و اسماعیلی، و شیخی، و متشرع پیداگردیده، و بدآموزیهای گیج کننده بسیاری ازفلسفه یونان، وصوفیگری، وخراباتیگری ، وفلسفه داروین ، و مادیگری رواج یافته ، ودیگر راهیکه قرآن نموده بود نمانده تا مردم بپذیرند یانپذیرند.

همان خود شما شیعی هستید و قرآن را « ظنی الدلاله » دانسته و آن را کنار می گزاوید و براهیکه نموده پروا نمی نمایید و اخبار را که بیگمان از قرآن جداست پیشوای خود میشمارید . بااینحال نمیدانم چگونه می‌گویید قرآن راهی نموده وآن همچنان باز است ؟ . . .

ببینید آقای ارجمند ، کسانیکه با ما روبرو میشوند و گفتگو می کنند بدودسته اند: یکدسته آنانکه درجستجوی راستیها میباشند وبدلیلی که شنیدند گردن می‌گزارند ، و یکدسته آنانکه میخواهند کیش یا دانسته های خودرا نگه دارند و در بند راستیها نیستند ، و اینست چون دلیلی شنیدند و پاسخی نتوانستند ، این بار از راه دیگری پیش می‌آیند ،

این داستان را هیجده سال پیش درزنجان از خودتان شنیده ام : طلبه ای میخواست عروسی کند ، و چون پولی نمیداشت ازچیت فروشی چیت و پارچه به پسادست (نسیه) خرید ، چیت فروش هرچه چشم براه داشت که طلبه پول بیاورد نتیجه‌ای ندید . روزی طلبه از جلو دکان میگذشت اورا فرا خواند و بنشاند و پس‌از نوازش چنین گفت : « شیخنا آن شصت تومان پول چیت و پارچه را از بابت « رد مظالم » حساب کنید » طلبه لبهای خودرا با زبان پاك کرده چنین گفت : « مؤمن ! من هماوقت آنرا از بابت رد مظالم حساب کردم» دانسته شد ازنخست اندیشه پول دادن نداشته است .

این کسان نیز ازنخست اندیشه گوش دادن بدلیل و گردن گزاردن براستی نمیدارند ، و اینست در یکجا که درماندند و پاسخی نتوانستند بیکبار آن را کنار می‌گزارند و این زمان ازراه دیگر می‌آیند . ما امید مندیم شما آقای مرتضوی از این دسته نباشید ، هم امید مندیم و هم دوست میداریم ، دوست میداریم شما را از دست ندهیم .

آقای مرتضوی می‌گویند : « ایکاش پیمان بگفتهای اخلاقی بس میکرد ودربارهٔ دین‌چیزی نمی نوشت » می‌گویم: ایکاش دانستیمی که شمارا باین آرزو چه واداشته ؟ ! . . کوششهای پیمان درپیرامون دین وکارهاییکه انجام داده ، در زمینه خود بیمانند است . من اگر بخواهم این کارهای خود را یکا یك بشمارم سخن بس دراز گردد ، و نیازی هم نیست و خوانندگان می‌دانند . دین در برابر دانشها ، ودر برابر مادیگری ، و در برابر هیاهوی اروپاییگری شکست خورده وخوار شده بود ، ودسته‌های انبوهی دین داشتن را ننگ خود میشماردند ، و دسته انبوهی خدارا در نبودن گزارده ، و بی فرهنگانه زبان بریشخند باز می‌کردند ، و هنوز شعرهای ایرج از زبانها نیفتاده . درچنین زمانی ما بپشتیبانی دین برخاستیم و بهمگی اروپاییگری و مادیگری ودیگر گمراهیها پاسخهای برنده دادیم

و دین را با دانش یکی گردانیده و بآنجا رسانیده‌ایم که بگوییم دین باید بدانشها راهنما و نگهبان باشد. اینها آسان می‌نماید ولی بسیار دشوار است و کاریست که تاکنون کرده نشده بود.

ما می توانیم یك نمونه نیکی نشان دهیم: یك مجتهد نجفی که والاترین جایگاه‌را درمیان پیشوایان کیشها میدارد، اگر بایك شاگرد دبیرستانی که بیدین باشد روبرو گردد و گفتگو کند آن شاگرد دبیرستان صد ایراد باو تواند گرفت که بهیچ یکی پاسخی نتواندداد. ولی ما درپیمان بنام هوا داری از دین با بزرگترین دانشمندان اروپا که فیلسوفان مادی و دیگران باشند بگفتگو می پردازیم وبا پیشانی باز بهمه پاسخ می‌دهیم. اینست جایگاهیکه مادین‌را رسانیده ایم.

ازآنسوی ما میکوشیم چهارده و پانزده کیش‌راکه در ایران است یکایك براندازیم و همه مردم را بیك شاهراه آوریم ودراین راه بیاری بخدا فیروزیم، و شما می بینیدکه زبانها بسته شده و همه درمانده اند.

کوششهای باین بزرگی، نمیدانم شما چگونه ناخرسندی می‌نمایید؟..

هرچه می اندیشم انگیزه ای نمی‌بینم. شما اگر اندوه اسلام را می‌خورید اسلامی نمانده. اگر دربند آن «ساختمان اندیشه‌ای» می باشید آن نچیزیست که مردی همچون شما پوچی و بیهودگی آن‌را درنیابد. بویژه با این یادآوزیهای پیاپی که ما می کنیم.

ما درپیمان پیاپی ایراد ها باین‌کیشها می‌گیریم، وازیکسو بی‌پایی واز یکسو زیانهای آنهارا باز می‌نماییم وما درشگفتیم که شما چگونه آنهارا ناخوانده می‌گیرید؟! امروز بیگمان یکی از انگیزه‌های بدبختی شرق این کیشها میباشد.

ما پارسال درپیمان گفتار های پیاپی درپاسخ «حقیقت‌گو» نوشته و آسیب های چهارگانه کیش شیعی وشاخه های انرا بادلیلها و مثالهای بسیار روشن گردانیدیم وکسی هم پاسخی نداد و نمی توانستی داد، و

من نمیدانم که شما چگونه آنها را ناخوانده میگیرید ؟ ! .

شما چگونه خرسندی می دهید که سراسر شرق نابود شود وصد ملیونها مردم به تیره روزی افتند و کسی بچاره نکوشد ، تنها برای آنکه نامهای فلان درگذشته و فلان درگذشته از میان نرود و فراموش نگردد و صدملیونها مردم فدای چند نامی شود ؟ ! . .

بدانید آقای ارجمند ، راز برانگیختن پیغمبران این نیست که مردم آنانرا بشناسد . خدا آنان‌را برنیانگیخته که شناخته گردند و نامهاشان در یادها بماند . این اندیشه از ریشه خطاست. بارها گفته‌ایم برانگیختن فرستادگان برای اینست که مردمان رستگار گردند ، برای اینست که جهان باخواست خدا راه رود . آنچه ورجاوند وبزرگ میباشد این خواست خداست و پیغمبران چه موسی ، وچه عیسی ، و چه محمد وچه دیگران دربرابر این خواست هیچند . گفتار را با یك مثل تاریخی بپایان می‌رسانم:

میدانیم شاه عباس راهی برای مازندران کشیده بوده . تا زمان او مازندران راه درستی نداشته و مازندرانیان شتر ندیده بوده اند . شاه عباس میرزا تقی خان نامی را از وزیران وا داشت که با پول گزافی از فیروزکوه تا اشرف راه درستی کشید و چون خاك مازندران سست است و درنتیجه بارانهای بسیار باتلاق پدید آید سنگهای بسیار بزرگی درآن راه گسترانید و ازهربارە به استواری آن کوشید . این راه ارج بسیار داشت و خود شاهراه بود ودر تاریخها یاد آن کرده شده . ولی چه باید کرد که پس از دویست و سیصد سال بهم خورده وازمیان رفته و جز تکه های کمی دراینجا و آنجا برای نمونه بازنمانده بود ، واز آنسوی آن سنگهای بزرگ ازجای کنده شده وبگفته شاعران هریکی سنگ راه دیگری شده بود .

ویرانی و سختی آن راه را من نیك میدانم . زیرا بهنگامیکه هشت روز پیاپی باران باریده و کاروانها از آمد و شد ایستاده بودند

من آن راه را از فیروزکوه تاساری پیاده و تنها رفته ام و سختیهایی که درآن سفر چهار روزه دیده و کشیده‌ام اگر بنویسم یك کتابی گردد ، و تو گویی هنوز سختی های سرکلا و بن‌کلا در پیش چشمم هویداست .

درهمان سفر چهارماه که درساری ماندیم همیشه گفتگو ازویرانی راه و سختی سفر رفتی و بارها نقشه درست کردن آن کشیده شدی ، وسر انجام آن شد که یکراه بسیار بهتری برای مازندران کشیده گردیده .

کنون سخن دراینست که اگر درآن گفتگوها که می شدی یکی ناخشنودی نموده و چنین گفتی : « این راه را شاه عباس کشیده و باید همچنان بماند تا نام او ازمیان نرود » آیا مردم بگوینده چنین سخن چه نام دادندی و باچه دیده دزو نگریستندی ؟ ! آیا چنین سخنی دور از خرد نیست ؟ ! . . آیا درپاسخش نگفتندی : « شاه عباس مرد بزرگی بوده و کار بسیار نیکی هم کرده . ولی کشیدن راه نه برای جاویدان ماندن نام او بلکه برای آمد و شد کاروانیان ، و آسایش راهگذران بوده . او نامش در تاریخها خواهد ماند . ولی از اینسوی چون راهش بهم خورده ، و خود آن مایه رنجی برای کاروانیان میباشد ، دیگر نتوان دربند نام او بود ، و می باید اندیشه راه دیگر کرد ، راهیکه اتومبیل رو باشد وبدرد آمدوشد امروزی بخورد . شاه عباس باتوانایی خود آن راه را ساخته و امروز باید مرد توانای دیگری راه دیگری بسازد . . . »

این مثل از هر باره درست است . چون آقای مرتضوی یاد راه کرده من هم مثل ازداستان راه آوردم و یك رشته راستیهای گرانبهایی را روشن گردانیدم ، و در پایان می‌گویم : « راه اینست آقای ارجمند ، شما بپذیرید یا نپذیرید . »

گفت و شنید

-۱-

یکی از آشنایانم نزد من آمد ونشست وچنین گفت: «میخواهم چند پرسش ازشما کنم آیا توانم یانه ؟..»

گفتم : چرا نتوانید ؟.

گفت : «شما خواست خود را آشکار نمیگویید ».

گفتم : از این آشکار تر چه گوییم ؟؛ ما می گوییم : آنچه شرق را زبون ساخته وزیر دست گردانیده پستی اندیشه ها، ودانسته نبودن معنی زندگانی، و پراکندگیهاست . اینهارا مایه درماندگی وزبونی شرقیان شناخته و بچاره می کوشیم . این کجایش نا آشکاراست ؟!، کجایش درخورایراداست؟!.

من از شما می‌پرسم : برای چه شرقیان بدینسان درمانده‌اند ؟ چه چیز اینان از اروپاییان کمتر است ؟.. یکروزی گفته میشدآنان دردانش پیش افتاده اند وافزارجنك وزندگانی نوین دردست میدارند. امروزکه شرقیان همه چیز آنان را گرفته اند ، پس چرا بآنان نمی‌توانند رسید ؟؟. چرا از درماندگی بیرون نمی توانند آمد ؟!. آیا جز پستی اندیشه ها ، و پراکندگیها و آلودگیها انگیزه دیگر می‌دارد ؟!.

پیش آمد رضاییه‌را درزمان جنك‌جهانگیر درتاریخ مینویسیم آنرا بخوانید . یکمشت مسیحی بانگیزش بیگانگان دست بکشتار و تاراج شهر گشاده اند ، و مردم با همه ناآزمودگی بنگهداری‌خانه

وخاندان خود می کوشند، ودراینمیان یك مجتهدو گروهی‌ازملایان و سران دموکرات در اداره حکمرانی‌گرد آمده اند ، و بجای‌آنکه بمردم دلگرمی دهند وسر و سامانی در کار ها پدید آورند و مردانه بنگهداری شهر کوشند، بیرق‌سفید پیش انداخته‌روانه کونسولگری آمریکا می‌شوند ،چرا ؟ . . برای اینکه بروند و از مستر شت زینهار خواهند ، و بااین‌کار نابجای نامردانه خودصد هزارتن زنان ومردان و بچگان بیگناه را بکشتن می‌دهند .

این گناه‌آمرزیدنی‌نیست . کشنده‌آن بیگناهان اینان بوده‌اند. این چه کاریست که کسانی با جنك ومردانگی بنگهداری خاندانهای خود نکوشند و از دشمن بی‌زینهار چشم بخشایش وزینهار دارند ؟! ولی شما بیندیشید که آن مجتهد ، و آن ملایان ، و آن سران دموکرات و آن آقای حکمران در کجا بزرك شده ، وبا چه اندیشه هایی بار آمده ، و بجهان و زندگانی بچه دیده می‌نگریسته اند ؟!. این را بیندیشید تا انگیزه آن ننگین کاری را بدانید .

معتمدالوزاره می‌نویسد : در یکی از روز های کشتار که زنان و مردانی خود را باداره‌حکمرانی رسانیده و پناهگاه جسته بودند و برخی از زنان از ترس بچه انداختند و از هر سوی شهر فریاد و ناله بلند بود اجلال‌الملك پی روضه خوانی فرستاد که بیاید و «ذکر مصائب سیدالشهدا کند » و مردم را بگریاند .

کسانیکه در پای منبر واعظان و روضه خوانان بزرك شده و با این اندیشه ها بار آمده بودند چه شگفت که بچنین زشتکاری برخیزند ؟!.

ازدویست سال باز که غربیان در شرق پا استوارگردانیده‌اند همیشه کوشیده اند که شرقیان را در این حال پستی اندیشه ها و پراکندگی کیشها نگه دارند، وشرقشناسان برای این کار بوده‌اند .

امروزشرقیان بدو دسته‌اند: یکدسته آنانکه بکیشها پابندی می‌نمایند . من ناآگاهی اینان‌را ازمعنی زندگانی نیك نشان داده‌ام. آن روستایی بیچاره ، آن عامی نافهم ، آن ملای فریبکار بماند . تنها از این دسته چیز فهم کـه از روی باور کیشها را دنبال می کنند سخن می‌رانم . نمونه کوتاه اندیشی اینان همینست که در اینجهـان پر غوغا، وبهنگامیکه توده‌ها بایکدیگرسخت ترین نبرد رامیکنند اینان زندگی را خوار داشته و باندیشه آینده خود و خاندان خود نپرداخته و بکار های بیهوده از روضه خوانی وزیارت ویاد مردگان هزار سال پیش می‌پردازند .

یکدسته دیگری آنانند که از دین رو برگردانیده و باروپا و اندیشه های اروپایی گراییده اند ، اینان خود را بالا تر میشمارند ولی درکوتاهی اندیشه همچون دیگرانند . اینان با همه پیروی به اروپاییان باری راه‌زندگی‌را ازآنان نمی‌آموزند، وچون هیچ‌راهی زیر پـا نمی دارند هر هیاهویی که شرقشناسان بر انگیزند پی آن راه‌می‌گیرند .

اروپاییان آندسته را با کیشها ، و اینان را با ادبیات و شعر و فلسفه وسعدی وخیام وزردشت فریب میدهند. شما بپرسید سوداینها چیست ؟! . . خواهید دید پاسخی نمی توانند و همینکه دیده اند شرقشناسان از آنها ستایش می کنند پذیرفته و دنبال کـرده اند

بی‌آنکه معنایش را دانند .

اینان کسانیکه سود از زبان شناسند ، و دربند نتیجه از کار های خود باشند نیستند . شما می‌بینید گردن می فرازند ، و دانش‌از خود می نمایند ، ولی اینها جز نمایش نیست و باندازه یك روستایی بی‌فهم آگاهی از معنی و آیین زندگی نمیدارند .

در درماندگی ونافهمی اینان آن بس که زیان « جداسری » را نمی‌شناسند و هر یکی این می‌خواهد که به تنهایی نام در آورد و به تنهایی گردن فرازد ، و ما زیان این نادانی را روشن خواهیم گردانید .

گفت : «شما معنی زندگانی‌را چه میگویید؟..»

گفتم : معنی جهان و زندگانی چندان ساده نیست که من در چند جمله آنرا برای شما بگویم . اگرنوشته های مرا خوانده اید همیشه‌از معنی جهان و زندگی سخن میرانم .

ما میگوییم جهان دستگاه بیهوده ای نیست ، وآنرا دارنده و گرداننده ای هست و می باید از روی خواست او و بآیین خرد زندگی کرد .

میگوییم : آدمی جز ازددان وچهارپایانست و نباید همچون آنان باکشاکش و نبرد زیند .

میگوییم: اروپا در راه زندگی رستگار نیست و نباید شرقیان پیروی ازو کنند .

میگوییم: سرفرازی وبزرگی هر کسی در سرفرازی وبزرگی توده‌اوست ، و باید همیشه در بند پیشرفت و نیرومندی توده بود .

می گوییم : باید از کار های بیهوده دست بر داشت و در بند زندگانی بود .

می گوییم : این شعرها و کتابها که از زمان های گذشته مانده سراپا زیانست و جز مایه پراکندگی اندیشه ها نیست و می باید همه را از میان برد .

می گوییم : می باید همگی توده دارای یکراه و یك آیین زندگی باشند .

میگوییم : میباید گذشته را بتاریخ سپرد و دربند اکنون و آینده بود .

اینها همه معنی زندگانیست که ما با روشنترین و ساده ترین زبانها باز مینماییم . بادانستن وبکار بستن اینهاست که یك توده پیش رود ، و نیرومند گردد و خود را نگه دارد و در میان توده سرفراز باشد .

گفت: « ایرادی باین سخنان نیست . لیکن مردم می گویند : یکتن چگونه تواند توده را بنیکی آورد ؟! . .

گفتم: همین سخن نمونه‌ای از کوتاهی اندیشه ها ، وازدانسته نبودن معنی زندگانیست . من نمیخواهم به تنهایی همه کار ها را کنم. ویك توده یایکجهان‌رابنیکی‌آورم. ما از گام‌نخست باین‌کوشیده‌ایم که مردان پاکدل و غیرتمند را همراه گردانیم وهنوز بآن میکوشیم. همیشه راه پیشرفت و نیکی این بوده: یکتن برخاسته و کوششهایی آغاز کرده و مردان پاکدل و غیرتمندی چون اورا پاك شناخته‌اند بیاریش کوشیده‌اندوهمگامی دریغ نگفته اند. اگرآنان معنی‌زندگی

را فهمیدندی این را هم دریافتندی .

آری من میشنوم برخی‌همینکه داستان پیمان را میشنوند رو ترش کرده چنین میگویند: «یکتن میخواهد همه‌این کارهارادرست گرداند؟!.» نخست میباید گفت : سرچشمه این سخن خوی پست خود خواهیست .

امروزیکی‌ازبیچارگیها که گریبانگیر شرقیان گردیده‌همینست. همین درد خودخواهی وجداسریست . می‌بینی مردی پنجاه سال می دارد ، و درسها خوانده ، و سخنها آموخته ، و خود را از دانشوران میشمارد ، و گردن می‌فرازد ، ولی گرفتار « درد خود خواهی وجدا سری » است ، و با آن دانشها این نمی‌فهمد که بزرگی و سرفرازی یك کسی در بزرگی و سرفرازی توده اوست . این نمی فهمد که می باید ببزرگی توده وسرفرازی آن کوشید تاخود هم سرفراز و بزرگ گردید . چیزی باین آشکاری را نمی‌فهمند . دوباره‌میگویم: این یکی ازبیچارگیهاست . این همان درد شومیست که ما بنام«جدا سری » میخوانیم و می باید گفتار ها در پیرامون آن نویسیم .

چنانکه گفتم : این یك نمونه دیگری از پستی اندیشه هاست . امروز نود درصد درس خواندگان گرفتار این دردند ، و هر یکی تنها این میخواهد که خود نامی در آورد و گردنی فرازد ، واینست همینکه می‌شنود کسی بکوشش درباره توده برخاسته ، همه چیزرا فراموش کرده‌تنهااین می اندیشد که‌مباداآن کس جلو افتد و بنامتر گردد و من بمانم، واینست رنجیده و روترش کرده و زبان بریشخند می‌گشاید.

اگر اینان را اندیشه ها کوتاه نبودی و معنی زندگانی را فهمیدندی ، بتوده و نیکی آن بیشتر دل بستندی وچون شنیدندی ما بکوشش درباره توده برخاسته‌ایم دلشاد گردیدندی و بهمدستی شتافتندی .

ما اروپاییان را رستگار نمی‌شماریم . ولی معنی پیشرفت توده را شناخته اند و شما می بینید که چگونه در راه توده جانفشانیها مینمایند ، چگونه خود را در برابر توده هیچ میشمارند .

یکی ازآنان که دشمنی با پیمان مینماید درخانه آقای صدری به‌چخش و پرخاش برخاسته و در میان تندیهایش چنین می گفت : « پس آنکتاب که من نوشته ام چه بشود ؟ ! . . » مردیکه شصت سال میدارد و بنجف رفته ، و باروپا رفته ، و خود را یکی از پیشروان میداند ، این نمونه اندیشه و رفتار اوست که کتابیکه در بیست سال پیش نوشته و فراموش شده و از میان رفته غم آن را میخورد ولی غم توده بزرگی را نمیخورد و بکوششهای دلسوزانه ای که ما درراه رهایی آن می کنیم همراهی نمینماید واز دردشمنی نیز میآید اینست ندانستن معنی زندگانی اینست کوتاهی اندیشه ها .

کسی را که خواهند کشت و بپای دار میبرند ، تا ریسمان به گردنش بیندازند امید نبرد و در اندیشه چاره رهایی باشد . اینان - این کوتاه اندیشان - می نشینند و رو در میآورند و چنین می گویند : « ما نمیشویم ، کار از آنجا گذشته ! » چون خودشان کاری نمیتوانند بکار کردن دیگری هم خرسندی نمیدهند ، وناگزیر بچنین بهانه بسیار شومی دست میبازند ، و در راه خود خواهی وجداسری

بنابودی توده خرسندی میدهند.

بدبخت اگر یك خانه کوچکی، یك باغ بی‌ارجی را ازدستش گیرند صدبیتابی نماید، ودست بدامن هرمرد ونامردزند، ولی درباره توده‌چنین بی‌پروایی ازخود مینماید و چنین سخن شومی را بزبان می آورد.

اینان بودند و دیدند که در سی سال پیش که دولت ایران ناتوان و دست بیگانگان بسوی کشور دراز میبود، چه بیدادگریها رخ‌میداد، ودر راه سود دیگران‌چه‌خونها دراین کشورریخته میشد. بدلخواه یکتن مردان بزرگی بسر دار میرفتند، و در راه یك سود کوچکی هزاران زنان و کودکان کشتار میشدند. داستان دلگداز ارومی که مینویسیم یك نمونه ازآنهاست.

کسانیکه آنها را با دیده دیده اند باز ارج آزادی کشور و نیرومندی دولت و فیروزی توده را نمیشناسند، ودر راه خودخواهی و جداسری چشم از اینها میپوشند. روی نادانی سیاه باد!

این سخنانیکه ما مینویسیم، و این کوششها که ما بکارمیبریم، اگر یکتن اروپایی کردی، اکنون در شرق آوازه افتاده و هزاران و صد هزاران کسان بجوش وجنب‌برخاستندی، وهمه را پذیرفتندی. یك نمونه دیگر از پستی اندیشه ها اینست.

در جهان بد ترین شکست ها «شکست اندیشه ای» است. چون سرچشمه همه کارهای آدمی اندیشه اوست، بدبخت ترین‌مردم کسانیند که باندیشه های خود ارج نگزارند و خود را نا گزیر از پذیرفتن‌اندیشه های بیگانگان شناسند.

گذشته‌ازهمه چیز شرقیان‌دچار این‌شکست بودند. کشورهای شرقی هنگامیکه سر برافراشته وبااروپا روبرو گردیدند، یك‌جهان نوینی باصد شکوه ونیرو در برابر دیدند، واین بود خود را باختند، و خیره گردیدند، و نتیجه این داستان گرفتاری اروپاییگری بود که خوانندگان ما نیك میشناسند.

در هفت سال پیش ماچون‌پیمان را آغاز کردیم در گام نخست با این گرفتاری شرق به نبرد پرداختیم. کوششهای پیمان دراین‌باره فراموش نشده ولی‌پیداست که بیماری‌ریشه کن نشده‌و نشانه‌های‌آن دررفتارها و کردارها هویداست ومن برای شما داستانی یاد میکنم.

امروز شما درخود اروپا هزاران و صد هزاران دانشمندان را توانید یافت که از بدی قانونهای «عدلیه» گله می کنند و زیانهای بسیاری از آن میشمارند. در شرقیان آن‌گله بیشتر است و از خود داوران نکوهش توانید شنید.

ما در این باره بیك‌کاری برخاستیم، و آن اینکه عیب ها ی بزرك قانون اروپایی را شمرده و یك قانون ساده و آسانی بجای‌آن پیشنهاد کردیم. ما چشم نداشتیم آن‌را روان گردانند وبکار بندند، بچنین‌چیزی‌امید نبسته بودیم. آن‌باید بادیگرقانونهای‌شایندهٔ خود روان گردد.

ولی این خودکاریست که کسی از شرق ایراد بقانونهای‌اروپا گیرد و یك قانون ساده تری بجای آنها پیشنهاد کند. در جهان دانش و اندیشه یك چیز ارجداریست. کنون شما آنرا ببینید که کسان بسیاری آن را که میخوانندبجای خشنودی روترش می کنند

و گاهی چنین میگویند : « یکتن میخواهد همه کار ها را درست گرداند؟!.»دربند هیچ چیزی نیستند وهمه سخن «یکتن» میرانند.

یکی از آشنایان داستان شگفتی میدارد. میگوید : با کسی آمیزش میکردم وبارها رومیداد گفتگوی پیمان بمیان می آمد، ومن میخواستم گفتارهای مهنامه‌را نزد او بخوانم، واو گوش نداده وجلو میگرفت، و بریشخند و بـد گویی میپرداخت، و همیشه ستایش از اروپاییان میکرد. روزی خواستم او را رسوا کنم. گفتم : «یکی از اروپاییان کتابی نوشته و باصول محاکمات ایراد های بسیار گرفته. از جمله‌میگوید : این‌رسید گی‌غیابی برای چیست ؟!. کسیکه تمرد از دعوت محکمه کرد چرا باید او را محکوم نکنند ؟. چرا باید دوباره‌بسخن او ترتیب اثر کنند؟.. همچنان به تمیزایراد میگیرد.» بسیاری از نوشته های « قانون دادگری » را برایش باز گفتم. چون میپنداشت ازیك نویسندهٔ اروپاییست‌خوشدلانه گوش‌میدادوچهرماش از شادی میشکفت، و چون سخن بپایان رسید گفت : «خواهشمندم آن کتاب‌رابدهید من‌هم‌بخوانم. کاراینست که این کرده..نه‌مثل‌منفی بافیهای پیمان شما » ، و برای استواری سخن خود شعری خواند :

« بداست خوی تو جانا که بد همیگویند
رخت که هست‌نکوهیچکس‌نگفت‌بداست».

آنگاه رو بمن کرده گفت : « پیمان هم اگر میخواهد کاری کند همینها را ترجمه کند و نشر نماید تا مردم بخوانند و بدانند. بلی آقای فلان! فرق میانه شرقی و غربی اینست. شرقی آن منفی بافیها را می کند وغربی باین قسم مطالب برجسته مبادرت میکند!»

می گوید : چندان صبر کردم تا همه سخنانش را گفت و کاملا در تله جا گرفت ، و آن زمان گفتم : شرمت باد ! و داستان را برایش باز گفتم . باور نمیکرد وقانون دادگری را از کیف درآورده بدستش دادم .گفتم : من چون دیدم درد تو شخصیت است وهمینکه میشنوی یك ایرانی فلان سخن را گفته نافهمیده وناندیشیده دشمنی می کنی این بود بنام یك اروپایی مطالب را عنوان نمودم، ودیدی که چه اشتباه کردی ؟! . .

تا اینجاست داستان آن آشنا . اینهاست که پستی اندیشه میشماریم . اینان اگر مردان بلند اندیشه بودندی با خود گفتندی : « فلان شرقی که کتاب مینویسد ودر برابر اروپاییان بالا می افرازد از کارهای او مرا چه زیانی هست؟! . . بلکه این بسود منست که او چنان کوششهایی کند که هم توده را از آلودگیها رها گرداند و هم زبان ریشخند غربیان را بندد » وهمگی بیاری ما برخاستندی که هم کار بآسانی پیش رفتی و هم خود آنان در نام نیك همباز ما بودندی .

تنها بخواندن بس نکنید

کسانی می گویند : نوشته های شمارا میخوانیم . اینها همه راست است ، ولی پس از آن چه باید کرد ؟ . .

می گوییم : نوشته های ما همه سخن نیست . شما اگر آنها را براست می دارید و می پذیرید ، باید بکوشید و آن باورهای بیپای کهن را ازدل بیرون کنید ، باید بکارهای بیهوده ای — از گریستن و برسر بارگاهها رفتن و مانند اینها — نپردازید ، از خواندن رمان

و شعرهای بیهوده دوری گزینید ، و بهزار کتاب آتش زده از میان برید ، براستگویی و درستکاری ارج بیشتر گزارده دروغگویان و دغلکاران را پست شمارید . بادشنام و بدزبانی که یکی از گرفتاری هاست دشمنی نموده بکندن ریشه آنها کوشید ، بتوده و کشور دلبستگی نموده آرزومند پیشرفت و بزرگی آن باشید ، پس از همه زندگی را همدستی دانسته درپی تکان دادن و براه آوردن دیگران باشید .

اینها چیزهای کمی نیست ، و بیك خواندن نوشته های ما انجام نگیرد . شما می باید زمانی بخود پردازید ؛ وسپس نیز در اندیشه دیگران باشید .

یك جدایی بزرگی که میانه ما و دیگرانست اینست که آنان هر یك تنها خود را می بیند و تنها در اندیشه خود میباشد . ولی ما می گوییم چه دردین وچه درزندگانی ، باید دربند توده باشیم وباید همیشه پیشرفت آن را بیندیشیم .

خود نیك باشیم ، ودیگران را هم بنیکی خوانیم ، تا توده نیك و نیرومندی پدید آوریم .

راز کار ما نخست بخود پرداختن ، و سپس دیگران را براه آوردنست ، وتاهمه را بیکراه نیاوریم و دارای یك اندیشه ویك آرمان نگردانیم به نتیجه نخواهیم رسید .

اینست شما چون اینها را می پذیرید تا دیری به پیراستن خود کوشید ، و سپس در آرزوی پیراستن خاندان خود باشید ، و یاران و آشنایان خودرا بااین اندیشه ها آشنا گردانید .

فرزندان خود را از پرداختن برمان و شعر باز دارید، با این اندیشه ها آشنا گردانیده از آرزوی « جدا سری » که گرفتاری جوانانست باز گردانید، دختران و زنان را از آسیب رمانها دوردارید، و سادگی رخت و دیگر دستورها را بآنان یاد دهید. اگر کار میخواهید راهش اینست.

نومیدی بخود راه ندهید. نومیدی دشمن شماست و زبون آن نگردید. از ما یاکدل بودن و کوشیدن، و از خدا پشتیبانی و فیروزی دادن.

کسانی می‌گویند: از من تنها چه بر آید. می گویم: از شما تنها بسیار کار برآید. شما اگر پنج تن را براه آورید و با این اندیشه‌ها آشنا گردانید، وآنان هریك همین کار را کنند نتیجه بس بزرگی در دست باشد.

بدانید مارا سه دشمن بزرگی در پیش است که اگر آنها را برنیندازیم مارا خواهند برانداخت: یکی گمراهی اندیشه ها و این پراکندگیها، دیگری « جدا سری جوانان و بسیاری از مردان » دیگری بیماریها و خویهای پستی که ازقرنها ریشه دوانیده. ما بااینها سخت ترین نبردهارا می کنیم. نخست بگمراهی اندیشه‌ها پرداخته‌ایم وسپس بان دیگرها خواهیم برگشت. باید دراین نبرد همه یکدست و یکدل باشیم.

برخی هم از نماز و نیایش می پرسند. می گویم: بارها گفتیم اینها باید بود. ولی ما را امروز کارهای بزرگتری در پیش است. امروز باید بکوشیم‌ونام‌خدارابلند گردانیم، وبکوشیم این‌همبازهارا که‌برایش‌تراشیده‌اند براندازیم، وبکوشیم‌خواست اورا ازپیش بریم

آگهی

از کتابهای دارنده‌پیمان کتابهای پایین هست و می توانند خواستاران با فرستادن بهای هریکی آن را بخواهند و یا از کتاب فروشی های تبریز و تهران بدست آورند :

کتاب	بها
۱ ـ بخش دوم تاریخ هجده ساله	۲۰ ریال
۲ ـ « سوم «	« ۲۰
۳ ـ « چهارم «	« ۲۰
٤ ـ « دوم شهریاران گمنام	« ٥
٥ ـ سوم «	« ۳٫٥
٦ ـ تاریخ پانصد ساله خوزستان	« ۷
۷ ـ قانون دادگری	« ۳
۸ ـ بخش دوم آیین	« ٤
۹ ـ راه رستگاری	« ۷
۱۰ ـ دفتر دوم نامهای شهر ها و دیه ها	« ۱٫٥
۱۱ ـ آذری	« ۳
۱۲ ـ تاریخچه شیرو خورشید	« ۱٫٥

یادآوری دوباره

در شماره هفتم بآقای عبدالله موزع در تبریز، و آقای وحید شهمیرزادی دربابل یادآوری کردیم که حساب خود را با دفتر پیمان تفریق کنند ، و چون بی پروایی نمودند دوباره یادآوری میکنیم .

سال ششم آذرماه ۱۳۱۹ شماره نهم

جایگاه دفتر : خیابان فرهنگ ـ کوچه سرپاس مختار ـ خانه آقای کسروی تلفن : ۶۰۲۶

داشتن

ـ۲ـ

همچنین در اکنون که در دیگر ریشه‌ها «همارگی» (یا گونه یکم) را فراموش کرده‌اند و بجای آن نیز «همانزمانی» (یا گونه دوم) را آورند، ومثلاً بجای «رود» نیز «میرود» گویند، در «داشتن» داستان وارونه گردیده ودر اینجا «همانزمانی» را فراموش کرده‌اند و بجای آن همارگی آورند.

مثلاً ما میگوییم: «فلان باغی خریده است وهم اکنون آنرا میدارد»

آنان بجای این میگویند «فلان باغی خریده است و هم اکنون آنرا دارد»

در دیگر ریشه ها بجای «رود» «میرود» میگفتند، ودر این ریشه بجای «میدارد» «دارد» می‌آورند که بیکبار وارونه گردانیده‌اند.

ازانسوی برای خود «همارگی» کلمه نمیدارند و آن معنی را با «داشته باشد» می‌فهمانند.

مثلاً ما میگوییم: «چه بهتر است که آدمی باغی خرد وآنرا دارد ودرختها بکارد . . .»

آنان بجای این باید بگویند: «چه بهتراست که آدمی باغی خرد و آنرا داشته باشد ودرختها بکارد».

درهمه جا چنین است وریشه نابسامانی بسیارپیدا کرده. مثلاً ما از روی سامان میگوییم: «آدمی باید همیشه اندیشه آینده کند وپول دارد ودربایستهای زندگی را ازپیش بسیجد» آنان معنی درست «پول دارد» را نخواهند فهمید و خودشان اگر گویند باید بجای آن: «پول داشته باشد» بیاورند.